شیلا بلر

معماری و جامعه در دورهٔ ایلخانیان

تحلیل وقف‌نامهٔ رَبع رشیدی[1]

ترجمهٔ مهرداد قیومی[2]

متون

رشیدالدین فضل‌الله، وزیر غازان‌خان و سلطان محمد خدابنده، از شخصیتهای برجستهٔ سیاسی و از هنرپروران بزرگ در تاریخ ایران است. مهم‌ترین اثر او شهرکی است در تبریز به نام ربع رشیدی، که اکنون فقط ویرانه‌ای از آن مانده است. خوش‌بختانه وقف‌نامهٔ پرمایهٔ این مجموعه به دست ما رسیده است. مطابق وقف‌نامه، ربع رشیدی دستگاه ورودی‌ای داشته است شامل: باب‌الابواب، دهلیز، درگاه بیرونی، مَفْتَح‌الابواب. بخش اصلی مجموعه متشکل بوده است از روضه، دارالضیافه، خانقاه، دارالشفاء، حمام، چند انبار، حوض. دارالضیافه از این واحدها تشکیل می‌شده است: حجره‌های اسکان مسافران و مجاوران، حجره‌های دربانان، مطبخ، انبار. خانقاه متشکل بوده است از صفه و تاب‌خانه و طنبی، دهلیز و اتاق شیخ، صحن با چند سرا و صفه، مطبخ، مَبرز، ساباط.

دارالشفاء (بیمارستان) رواق یا ایوانهایی داشته برای معاینهٔ بیماران و تهیهٔ دارو و پختن آش و گفتن درسهای طب و اقامت؛ و نیز مطبخ و گلاب‌خانه و دهلیز و اتاقهایی. روضه متشکل بوده است از صحنی با چهار ایوان و حجره‌هایی در پیرامون، گنبدخانه، کتابخانه، مقبرهٔ رشیدالدین، سرابوستان، بیت‌التعلیم، دارالحفّاظ، اتاقها و سرایچه‌هایی برای کارکنان روضه و طالبان علم، خانه‌ای برای متولی. مقبرهٔ رشیدالدین در پشت ایوان اصلی و در سمت مقابل جبههٔ ورودی مسجد واقع بوده است.

در وقف‌نامه به شرح بیش از سیصد تن کارکنان ربع رشیدی و مشاغل و مزد آنان به‌مراتب بیش از خود بناها پرداخته شده است، که از آنها می‌توان به کارکرد بناها و نیز وضع جامعه پی برد. وقف‌نامه از نظر اصطلاحات معماری نیز بسیار غنی است.

رشیدالدین فضل‌الله بن عمادالدوله ابوالخیر همدانی (۶۴۷–۷۱۸ ق/ ۱۲۴۷–۱۳۱۸م)، که بیشتر به خواجه رشیدالدین معروف است، شخصیتی برجسته در تاریخ ایران است.[3] او در مقام صاحب‌منصب و وزیر امرای ایلخانی، غازان و الجایتو، به اصلاحات اقتصادی عظیمی دست زد که وضع اقتصادی کشور را تثبیت کرد و چهل سال توفیق برای آن در پی آورد؛[4] ضمن اینکه در مقام هنرپرور، با جدیت تمام از هنر و ادب حمایت کرد؛ از جمله اینکه خودْ نخستین تاریخ جهانی را نوشت و کتابخانه‌ای برای کتابت و تذهیب نسخه‌های آن ترتیب داد.[5] او با منابعی که در اختیار داشت، که تقریباً به اندازهٔ منابع شخص ایلخان بود، با شور و شوق به ساخت‌وساز پرداخت. در زادگاهش، همدان، مجموعه‌ای طبی بنیاد کرد و در تبریز و در پایتخت جدید، سلطانیه، کاخها و بناهایی عمومی ساخت.

مصداق اوج حمایت خواجه رشیدالدین از معماری مجموعهٔ مُعْظم مقبره‌اش در تبریز است، که به رَبع رشیدی شهرت دارد و شاید همتای مجموعهٔ مقبرهٔ غازان، آن نیز در تبریز، و مقبرهٔ الجایتو در سلطانیه بوده باشد. اگرچه دگرگونیهای زمانه و تغییرات هوا تقریباً همهٔ ربع رشیدی را از بین برده است، اندکی از برجهای آجریِ ویران و خُرده‌کاشیهای به‌جامانده از آن همچنان از شکوه گذشته‌اش حکایت می‌کند.[6] خوش‌بختانه *وقف‌نامه* (*وقفیهٔ*) این مجموعه، به خط خود خواجه، در تبریز مانده است[7] و می‌تواند اطلاعاتی دربارهٔ جنبه‌های دیگر این شاهکار ویران به دست دهد و ما را قادر سازد که بناهای این مجموعه را در تصور خود بازسازی کنیم. در این *وقف‌نامه*، به جنبه‌های کالبدی مجموعه کمتر پرداخته شده؛ فقط ابعاد یک اتاق ذکر شده، و از ارتباط بین بخشها بیشتر از نظر حرکت کارگران یا تجهیزات سخن رفته است. شاید مجموعه را پیش از نوشتن *وقف‌نامه* ساخته بودند و نویسنده ذکر این گونه جزئیات را زاید می‌شمرده است؛ اما شاید این ابهام نیز خود از پسند ایرانیان در قرن هشتم/ چهاردهم حکایت کند که معماری را بیشتر با کارکرد(۱) آن مشخص می‌کردند تا با صورتش(۲). بناهایی که می‌توان آنها را [با استفاده از اطلاعات *وقف‌نامه*] بازسازی تصوری کرد این فرضیه را قطعاً تأیید می‌کند: از یک سو، الگوی

(1) function

(2) form

چهارایوانی در همهٔ اقسام بنا یافت می‌شود؛ از سوی دیگر، از هر بنا به شیوه‌هایی گوناگون یاد شده است. واقع امر این است که نتیجهٔ جنبی این بازسازی، یعنی تعریف و تبیین اصطلاحات معماری بدان نحو که در آن دوره به کار می‌رفته است (نک: پیوست ۱)، شاید در نهایت مفیدتر از خود این بازسازی باشد. با مقایسهٔ این اصطلاحات با اصطلاحاتی که دربارهٔ بناهای باقی‌مانده در متون هم‌زمان آنها به کار رفته است، می‌توان مجموعه تعاریف معماریانه‌ای پرداخت که دست‌کم در خصوص ایران دورهٔ ایلخانیان معتبر باشد.

از این *وقف‌نامه* می‌توان در فهم طرز استفاده از این بناها نیز کمک گرفت. اگر درست باشد که عامل تعیین‌کننده در معماری ایران کارکرد بوده است نه صورت، این اطلاعات از همه نوع اطلاعاتی مهم‌تر است. از *وقف‌نامه* می‌توان اطلاعاتی نیز دربارهٔ دیگر وجوه زندگی در دورهٔ ایلخانیان به دست آورد؛ زیرا در آن، عنوانها معین شده و وظایف وصف شده، و مزد کسان دخیل در مجموعهٔ مقبره فهرست شده است (نک: پیوست ۲، آ و ب). دانستن اینکه این مشاغل چه بوده و در مراتب شغلی چه جایگاهی داشته است دیدگاههایی دربارهٔ کل جامعه به ما می‌دهد. این نکات از ارزش اطلاعات عملی‌ای که این سند به دست می‌دهد چیزی نمی‌کاهد. اطلاعاتی که دربارهٔ موضوعاتی چون اقسام عواید کسب و زراعت موقوفهٔ مجموعهٔ مقبره و نرخهای روز و اوزان و مقادیرْ از *وقف‌نامه* به دست می‌آید بسیار است؛ اما اینها موضوع تحقیق دیگری است.

بنا بر *وقف‌نامه*، اراضی متعلق به بقعه (رَقَبات آن) از مجاری خیریه (ابواب البر) شامل دو ناحیه بوده است: آنکه در جلو [بقعه] بوده باروهایی داشته است و برایش دروازه‌ای (درگاه) با مناره‌هایی متصل بدان ساخته بودند؛ آنکه در پشت [بقعه] بوده دروازه‌ای دیگر و نیز باروهایی داشته است. باروهای جلو و پشت به هم متصل می‌شده و آن دو زمین را به هم می‌پیوسته است.[۸] خواجه رشیدالدین کل این مجموعه را رَبع رشیدی خوانده است (ش ۴۱). برجهای آجری و باروی مدوّری که امروز از آن مجموعه به‌جا مانده است، اگر هم باروهای اصلی نباشد، باری جایگاه مجموعهٔ اصلی را نشان می‌دهد (ت ۱).[۹]

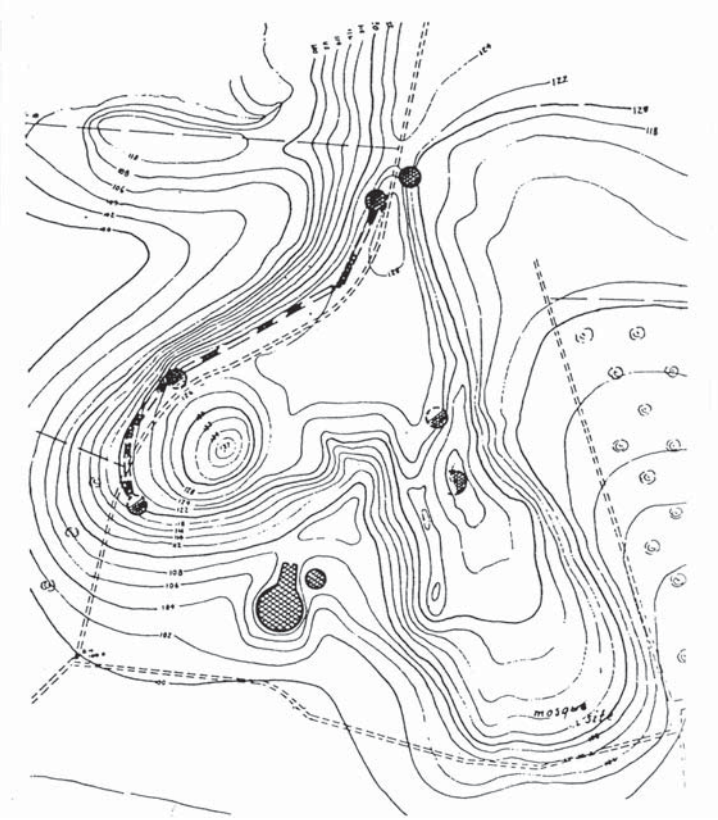

ت۱. طرح استقرار ربع رشیدی بر اساس:
Wilber and Minovi, "Notes on the Rab'-I Rashidi"

اگر از پایین‌دست به سوی ربع رشیدی برویم، از بازار و دارالمساکین می‌گذریم (ش ۳۹) و به دروازه‌ای می‌رسیم که باب‌الابواب نام دارد (ش ۱۶۸، ۱۸۹) و در زمانهای گذشته مدخل باغ رشیدآباد بوده است؛ اما امروزه به حیاط جلوخان وسیعی راه می‌برد. واژه‌هایی که در *وقف‌نامه* برای موضع اخیر به کار رفته «دهلیز» و «ممرّ» است (ش ۴۳، ۱۶۸)، که هردو بر معنای محل عبور و گذر دلالت می‌کند. مثلاً در کتابی که اهل سنت در قرن ششم/ دوازدهم در ردّ شیعه نوشته‌اند، تشیع را «دهلیز»ی خوانده‌اند که به الحاد می‌انجامد.[۱۰] با این حال، در عین آنکه معنا روشن است، تحقق عینی هر دو واژه در معماری مراتب متعددی دارد. دهلیز معمولاً به معنای راهرو است؛ چون دهلیز ورودی مقبرهٔ تیموری در گازرگاه [هرات]، یا دهلیز ورودی بناهایی خاص در ربع رشیدی.[۱۱] در جاهای دیگر *وقف‌نامه*، از واژهٔ «ممرّ» برای مجرا و جای عبور قنات استفاده شده است (ش ۲۰۴–۲۱۵)؛ اما شکی نیست که در اینجا مقصود صحن است، زیرا مکان منظور آن‌قدر فراخ بوده است که به هشت چراغ نیاز داشته باشد (ش ۱۶۸) و در یک

جانب آن دری به سمت معبری بوده که به محلهٔ صالحیه راه می‌برده است. این محله جایی است که کارگران و بستگانشان در آن می‌زیستند (ش ۱۷۲، ۱۸۸). می‌توان از متون دیگری نیز شاهد آورد که واژهٔ ممرّ را به معنای حیاط به کار برده‌اند: در *صریخ الملک*، که اموال مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین در اردبیل در آن ثبت است، از «ممرّ»ی سخن رفته که به «صفه»ای بلند ختم می‌شود. مورتن[۳] این را به صورت حیاطی در جلو رواقهایی بازسازی تصوری کرده است. استعمال واژهٔ ممرّ در *وقف‌نامه* در خصوص حیاط ورودی [(جلوخان)] ربع رشیدی مؤید این تلقی اوست.[۱۲]

(3) Morton

بنا بر *وقف‌نامه*، جلوخان ربع رشیدی به سردری رفیع و دوآشکوبه می‌رسید که بدان «درگاه بیرونی» یا «درگاه اولین» می‌گفتند (ش ۱۷۸) و در طرفین آن مناره‌هایی بود. اتاقی کوچک در پسِ این درْ جایگاه دربان بود (ش ۱۸۵). در آشکوب بالا، در شمال و شرق سردر (ش ۱۴۲)، چند اتاق تودرتو (سرایچه، حجره، ش ۴۳، ۱۹۶؛ یا غرفه، ش ۱۴۲، ۱۴۷) برای میهمانان ممتاز تعبیه شده بود. در متن، کسانی را ممتاز [(متمیّز)] خوانده است که مرید و خادم و شاگرد داشته باشند (ش ۱۴۲، ۱۴۶).[۱۳] این دستگاه ورودی، که در فارسی آن را «درگاه» می‌خوانند، در اینجا مترادف واژهٔ عربی «بوّابه» است.[۱۴]

ترکیب حیاط جلوخانی که از بازار به سردری مجلل می‌انجامد و در طرفین مناره دارد در بنایی دیگر در ایران نیز، که هم‌زمان با ربع رشیدی است، یافت می‌شود: مسجدی که در یزد بر جای مسجد جامع ویران‌شده‌اش ساختند.[۱۵] در سال ۷۲۵ق/ ۱۳۲۵م، شمس‌الدین، از سادات مهم منطقه و داماد خواجه رشیدالدین، قطعه زمینی در جنوب مسجد عتیق خرید و چند سال بعد ایوان جنوبی مسجد و گنبدخانه و بناهای پیرامون آن و مدخل اصلی را در شرق مسجد عتیق ساخت. صحنی مستطیل‌شکل و طویل از بازار آغاز و به سردر بلند با جفت‌منارهٔ گلدسته‌دارش ختم می‌شود. دیوارهای صحن کنونی را در زمان قاجاریان ساخته‌اند؛ اما جای آنها شاید در هنگامی معین شده باشد که زمین مسجد را خریدند و سردر رفیع را ساختند.

سردر ربع رشیدی از پشت بر فضایی باز مشرف بوده است به نام مَفْتَح الابواب (محل گشایش درها). این همان صحنی است که در هنگام خوشی هوا در آن ترازو می‌نهادند تا در درستی وزن نانهایی که در ربع رشیدی می‌فروختند داوری کنند (ش ۱۶۰، ۱۹۵). گرداگرد این صحن، معبر یا گذری دوآشکوبه («غلام‌گردش») بود که آن را هم برای میهمانان متمیز نهاده بودند (ش ۱۴۲، ۱۴۷) و متشکل بود از چهار صُفّهٔ متصل به فَرجابی که بر صحن مشرف است (ش ۱۹۶).

صفه، همچون دهلیز و ممر، معانی متعددی دارد. گاه به معنای سکو یا تختگاه است؛ مثلاً در مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی، گنبدخانهٔ مدوّر مقبره را فضایی تونشسته و شاه‌نشین‌مانند به تالار مستطیل‌شکل متصل کرده که کف آن دو پله بلندتر از کف تالار است.[۱۶] در *تاریخ عباسی* جلال منجم، از تاریخ‌نامه‌های دورهٔ صفویه، آمده است که وقتی شاه عباس بنای مجموعه را تعمیر کرد، درهای مقبره را دیگر کرد و «صفه» را (که البته امروز آن را «شاه‌نشین» می‌خوانند) وسعت داد. مورتن در بازسازی تصوری‌اش نشان داده است که این سخن مربوط به سکویی مرتفع است. اما معنای متداول‌تر صفه «ایوان» است؛ یعنی همان معنای امروزی‌اش[۱۷] که در بسیاری از متون دورهٔ ایلخانیان نیز به کار رفته است. مثلاً حمدالله مستوفی قزوینی در وصف طاق آهنگ معظم مسجد علی‌شاه در تبریز، آن را «صفه»ای عظیم‌تر از طاق کسری در تیسفون خوانده است.[۱۸] به همین گونه، نویسندهٔ *تاریخ جدید یزد* مسجد جامع نو را دارای «صفه» و «گنبد» و «غرفه» خوانده است؛ که می‌توان آنها را همان ایوان اصلی و گنبدخانه و شبستانها و غرفه‌ها دانست.[۱۹] بسیاری فضاهای دیگر را «چهارصفه» خوانده‌اند؛ یعنی فضایی دارای چهار ایوان، که در اقسام بناها به کار می‌رفته است.[۲۰]

صفه از معنای اصلی‌اش، ایوان، دو معنای وابسته نیز حاصل کرد. یکی از آنها فقط به کاهش اندازه‌اش مربوط است؛ یعنی ایوانی کوچک، طاقچه یا فرورفتگی‌ای در دیوار. تنها سند مکتوب دربارهٔ استعمال این واژه در این معنا در دورهٔ ایلخانیان کتیبه‌ای است بر طاقچهٔ جانبی ایوانی با طاق آهنگ در لنجان که در آن از صفهٔ مبارک شیخ یاد شده است.[۲۱] اگرچه شاید این عبارت راجع به کل ایوان باشد، در کتیبه‌ای دیگر در

بالای ایوان از «عمارت» مبارک شیخ یاد شده است؛[۲۲] ازاین‌رو احتمالاً صفه در عبارت قبلی در معنایی مقیدتر به کار رفته است. در مجموعهٔ مقبرهٔ [حضرت] فاطمه [معصومه، علیهاالسلام] در قم، در پس ایوان طلا، که به قبر راه می‌برد، پس‌نشستگی‌ای است که محققان معاصر آن را «ایوانچه» می‌خوانند؛ اما دقیقاً می‌توان آن را صفه خواند.[۲۳]

معنای صفه، که از یک سو اندازه‌اش فروکاست تا به ایوانچه رسید، از سوی دیگر اندازه‌اش فرارفت تا به معنای رواق رسید. فصیحی در سال ۷۲۰ق/ ۱۳۲۰م، در وصف بقعهٔ شیخ جام در تربت جام نوشته است که غیاث‌الدین محمد [حک ۷۰۷-۷۲۹ق]، از ملوک آل کرت، به بازساختن «طاق و صفه»ای فرمود. گلمبک[۴] این را همان مسجد عتیق دانسته و آن را به «گنبد و رواق» ترجمه کرده است.[۲۴] مورتن نیز نشان داده است که «ممرّ» و «صفهٔ» بلند در وصفی که از بقعهٔ شیخ صفی در *صریخ الملک* آمده است به معنای صحن و رواق است.[۲۵]

«غلام‌گردش» دوآشکوبه در ربع رشیدی مشتمل است بر چهار صفهٔ متصل به فرجابی مشرف بر صحن. این صفه‌ها به ظن قوی همان چهار ایوان است؛ اما مقصود از «فرجاب» چیست؟ این واژه ناشناخته است؛[۲۶] اما شاید این توضیح درباره‌اش درست باشد که این واژه مرکب است از «فرج» عربی، به معنای «گشودن»، و «آب» فارسی. دوزی[۵] [در لغت‌نامه‌اش] شواهدی برای «فرج» در معنای «منظر» یا «اماکن خوش‌آب‌وهوا» آورده است؛[۲۷] و «آب» شاید به معنای وجود آب [در مکان منظور] باشد. این دو با هم [(فرج + آب)] شاید به معنای مکانی مفرّح و مشرف بر حوضی بوده باشد.[۲۸] لذا شاید ترکیب «مَفتَح‌الابواب» را بتوان به معنای صحنی دانست که پیرامونش چهار ایوان دوآشکوبه است، با غرفه‌هایی [نیمه]باز و مشرف بر حوضی در میان صحن.

بخشهایی که تاکنون توضیح دادیم، یعنی باب‌الابواب و ممرّ و مفتح‌الابواب، اولین قسمت از ربع رشیدی را تشکیل می‌دهد: دستگاه ورودی (ت ۲). مفتح‌الابواب از پشت به بقیهٔ مجموعه راه می‌برد، که علاوه بر مقبرهٔ بانی مجموعه، شامل چهار بخش است: میهمان‌خانه

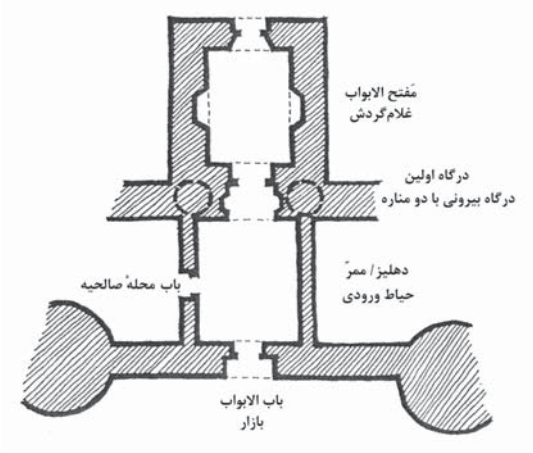

ت۲. بازسازی تصوری اجمالی دستگاه ورودی مجموعهٔ ربع رشیدی

(دارالضیافه)، خانقاه، بیمارستان، روضه. این چهار بخش را برای برآوردن همهٔ نیازهای مادی و معنوی مسافران و مجاوران تعبیه کرده بودند (ش ۴۲).[۲۹] دیگر بناهای خدماتی، چون حمامِ دارای رخت‌کن (مَسلخ) (ش ۱۹۵) و چند انبار (ش ۱۶۳) و حوض (ش ۳۸)، [در *وقف‌نامه*] جزو بخشهای اصلی مجموعه شمرده نشده است؛[۳۰] لذا دربارهٔ طرح و مکان آنها اطلاعات اندکی می‌توان گرد آورد.

اما در میان بخشهای اصلی، دارالضیافه از همه به ورودی نزدیک‌تر بود. دارالضیافه بنایی دوآشکوبه بود که مَفتح‌الابواب مستقیماً بدان راه داشت (ش ۱۴۰). در خصوص این بنا، هیچ ذکری از صحن یا ایوان به میان نیامده؛ با این حال، می‌توان تصور کرد که بنایی مستطیل‌شکل و بسته و متقارن بوده است. جناح چپ این بنا را به مسافران اختصاص داده بودند و جناح راستش را به مجاوران (ش ۴۲)؛ و دهلیز بیرونی‌اش حجره‌هایی برای دو دربان داشت (ش ۱۸۴). هر جناحْ خودْ دهلیز و مطبخ و انبار مایحتاج (حوایج‌خانه) و حجره‌هایی برای سکونت داشت (ش ۱۹۵). هر میهمان، به شرط آنکه گدا نبود،[۳۱] می‌توانست تا سه روز در جناح چپ دارالضیافه بماند. در طول روز در جناح راست بنا، به ساکنان ربع رشیدی که در خانقاه و روضه می‌زیستند طعام می‌دادند (ش ۱۳۸). شبها همهٔ حجره‌های جناح راست خالی بود؛ با این حال، فرّاش می‌توانست در آنجا اقامت کند. شاید دارالضیافه در درجهٔ نخست برای اعضای خاندان رشیدالدین و پاس داشتن ایشان بود؛ در این صورت، دارالضیافه از نظر شأن و وظیفه همچون «قاعه» و اتاقهای مجاورش [در مصر] بود که سراهای

(4) Lisa Golombek

(5) Dozy

خانقاه فرج بن برقوق در قاهره را تشکیل می‌داد.[۳۲]

بخش اصلی دیگر ربع رشیدی «خانقاه» بود ــ مکانی برای گرد آمدن و اقامت صوفیان. ضیافتها و مجالس خاص صوفیان در ایوانی بزرگ («صفهٔ بزرگ»)، اتاقی زمستانی («تاب‌خانه»، در لغت به معنای «اتاق گرم»)، یا اتاقی تابستانی («طَنَبی») برگزار می‌شد (ش ۱۶۷، ۱۹۴)، که هریک از آنها یک «شاهنشاهی» [یا «شهنشاهی»] داشت؛ یعنی جایی که متولی میهمانان خود را در آن می‌نشاند تا مجلس را نظاره کنند (ش ۱۹۶). (شاید شاهنشاهی، با عنایت به معنای لغوی‌اش، مترادف با شاه‌نشین باشد، یعنی غرفه یا تختگاهی شاهانه که در [بقعهٔ شیخ صفی در] اردبیل و جاهای دیگر یافت می‌شود.)[۳۳] حجره‌ای در ایوانگاه اتاق زمستانی خانقاه بود که آن را «روزنةالحیات» می‌گفتند؛ یعنی روزنهٔ زندگی. بر در این اتاق قفل می‌نهادند و تنها هنگامی آن را می‌گشودند که متولی می‌خواست خود، یا کسی دیگر که او اذن می‌داد، دو روزی در آنجا بماند (ش ۱۹۶–۱۹۷). دیگر تجمع‌گاهها در خانقاه عبارت بود از یک صحن با اتاق («سرا»)ها و «صفه»های کوچک دیگر (ش ۱۹۴).

خانقاه قسمتهای اقامتی هم داشت، که همچون اماکن عمومی به اتاقهای تابستانی و زمستانی تقسیم می‌شد. شیخ و پنج صوفی و هشت تن از دوازده حافظ [(قاری)] قرآن حجره‌های زمستانی و تابستانی مجزا داشتند. یک یا دو خادم و کسانی دیگر در حجره‌های خالی خانقاه می‌زیستند و کاربرد این حجره‌ها به‌اختیار معین می‌شد (ش ۱۷۹). امکانات خدماتی هم بود: آبریزگاه («مَبَرز») و انبار و مطبخ. بر جمله، ساکنان خانقاه در دارالضیافه طعام می‌خوردند؛ از مطبخ خانقاه یا فقط برای تدارک ضیافتهای بزرگ در هنگام برگزاری مجلسهای خاص درویشان بهره می‌جستند، یا در آن‌گاه که مطبخ دارالضیافه تکافو نمی‌کرد (ش ۱۳۸). رشیدالدین این جدایی مطبخ از اقامتگاه را لازم می‌شمرد تا طبخ و دودْ خانقاه را نیالاید؛ اما دربارهٔ کفشهای آلودهٔ میهمانان در فصول گل‌ولای هیچ نگفته است. [بر همین اساس، بعدها] در «کلّیه»، یا مجتمعهای دورهٔ عثمانی، مطبخ («عمارت») به بنایی یکسره مجزا بدل شد.

با آنکه حجره‌های بسیاری به خانقاه منتسب شده، طرح آن یکسره نامعلوم است. از اندک نمونه‌های مانده از دورهٔ ایلخانیان نیز چندان کمکی در این باره برنمی‌آید. در نطنز، سردری مورخ ۷۰۷ق/ ۱۳۰۶–۱۳۰۷م تنها چیزی است که از خانقاه متصل به مقبرهٔ عبدالصمد اصفهانی، پیر طریقهٔ سهروردیه، بر جا مانده است.[۳۴] بقایای خانقاه علاءالدولهٔ سمنانی، معروف‌ترین شیخ طریقهٔ کبرویه در آن دوره، در قریهٔ صوفی‌آباد سمنان، فراخ‌تر است: ترکیب معهود «حظیره»، یعنی ایوانی مشرف بر مقبره که به گنبدخانه‌ای واقع در میان حجره‌هایی راه می‌بَرَد.[۳۵] با آنکه این بنا را مرمت کرده‌اند، نقشه‌اش هیچ‌گاه به چاپ نرسیده است. با توجه به این کمبود اطلاعات، بازسازی تصوری خانقاه [ربع رشیدی]، به رغمِ خطرِ به خطا رفتن در جزئیات، شایستهٔ کوشش است.

نزدیک دری که خانقاه را به بیمارستان می‌پیوست ساباطی بود با دست‌کم نُه حجره، هر حجره از آنِ دو طبیب متعلّم و یک داروساز و یک چشم‌پزشک [(کحّال)] و پنج تن از ۲۴ قاری قرآن (ش ۴۳، ۱۷۷، ۱۸۱). «ساباطْ» رواق یا معبر مسقف است. عبدالله [(از خلفای اموی اندلس)] در قُرطُبه ساباطی ساخت که کاخ او را به مسجد اعظم می‌پیوست.[۳۶] در دورهٔ ایلخانیان، رکن‌الدین رباطی وقف کرد که بنایی دوآشکوبه بود در ساباطی در بیرون اصفهان در نزدیکی سردر مزار شیخ علی بن سهل.[۳۷] در میان بناهای به‌جامانده از دورهٔ ایلخانیان نیز یک نمونه ساباط هست: در مجموعهٔ [شیخ عبدالصمد] در نطنز، مسجد چهار ایوانی را کوچه‌ای سرپوشیده به دیگر بخشهای مجموعه می‌پیوندد؛ هر چند که این کوچه را در متون بدین صفت نخوانده‌اند، می‌توان آن را نیز ساباط دانست.

مدخل خانقاه ربع رشیدی سردر [(به اصطلاح وقف‌نامه:«درگاه» یا «در»)]ی بود با سه انبار، که متولی می‌توانست ادوات یا خواربار در آن انبار کند (ش ۱۹۶)، و نیز اتاقی در پشتِ در برای دربان (ش ۱۸۶). این ترکیب را در سردر بسیاری از بناهای آن زمان می‌توان دید.[۳۸] پس از سردر، دهلیزی بود با اتاقهای گوناگونی که بدان گشوده می‌شد ــ شاید این دهلیز، برخلاف دهلیز بیرون سردر ربع رشیدی، نه صحن، بلکه دالان یا راهرویی بوده باشد مثل آنچه در دارالضیافه بود. در یک

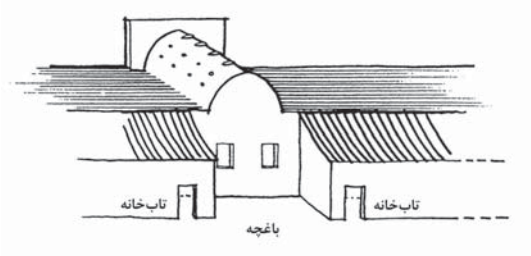

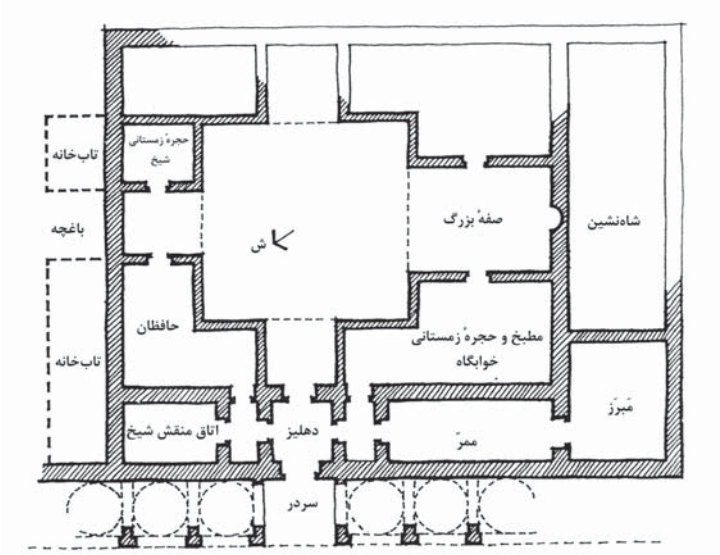

ت۳. (راست) بازسازی تصوری اجمالی تاب‌خانه‌ها در خانقاه ربع رشیدی

ت۴. (چپ) بازسازی تصوری اجمالی خانقاه ربع رشیدی

سمت دهلیز، مطبخ قرار داشت (ش ۱۷۷). در «برابر» آن، در «آشکوب زیرین»، اتاق («سرایچهٔ») شیخ قرار داشت (ش ۱۷۷). اتاق زبَرین خالی بود و می‌توانستند از آن برای استقرار میهمانان یا انبار بهره گیرند (ش ۱۹۶). چون سرایچهٔ شیخ را به‌ظرافتْ «به‌نقاشی کرده» بودند، افروختن آتش را در آن ممنوع داشته بودند تا دودْ تزیینات را نیالاید. به جای این کار، در زمستان که شیخ به گرما نیاز داشت، به «خانه»ای خاص در شرق صفه نقل‌مکان می‌کرد، و بر درِ سرایچه تیغه می‌کشیدند تا دود بدان درنرود. در پس اتاق، باغی کوچک («باغچه») بود. [در زمستان،] بر آن‌قدر از باغچه که در جوار اتاق بود با «آجر یک‌دنده»[۳۹] سقف می‌بستند و آن را به تاب‌خانه بدل می‌کردند؛[۴۰] آن‌چنان که هم دیوارهای زیرینْ تاب بار آن را می‌آورد و هم «جاماتِ» نورگیرِ صفه مسدود نمی‌شد. زمین مجاور صفه را سرگشاده وامی‌نهادند و به تاب‌خانه ملحقش نمی‌کردند تا صفه از آن نور بگیرد. مدخل تاب‌خانه از باغچه بود؛ و بر سر طاق آن روزنی نهاده بودند تا دود بیرون برود (ش ۱۷۷–۱۷۸) (نک: ت ۳).

هشت حافظ یادشده در خانقاه می‌زیستند و آتش افروختن در حجره‌های ایشان نیز ممنوع بود؛ لذا آنان نیز [در زمستان] ناگزیر به رفتن به سرایچه‌هایی در دهلیز روبه‌روی مطبخ بودند. در آنجا نیز بر درِ [حجره‌ها در] صفه تیغه می‌کشیدند تا دود به اتاق شیخ درنرود و تزیینات را ضایع نکند. بر روی باریکه‌ای از باغچه که در پس ایوان قرار داشت، با آجر یک‌دنده سقف می‌بستند و روزنی بر فراز طاق آن می‌نهادند تا دود از آن بیرون برود (ش ۱۷۷–۱۷۹). همین تدارکها را، به همان سبب یادشده، برای بخشهای اقامت زمستانی آن پنج صوفی هم می‌کردند (ش ۱۷۴). صفهٔ بزرگ، که درِ مطبخ در آن بود، اتاقهای مطبخ را از دیگر بخشها جدا می‌کرد؛ «راه»ی در پشت درِ خانقاه ساخته بودند؛ ممرّ پیش‌گفته نیز به حجرهٔ مطبخ ختم می‌شد. صوفیان جمعاً از اتاق استفاده می‌کردند؛ هرچند که هریک «تنور»ی خاص خود داشت (ش ۱۷۴).

استنباط از این حکمها و جمع کردن این جزئیات در طرحی جامع دشوار است. ایوان بزرگ و ایوان کوچک و صحن با حجره‌هایش الگوی متداول چهارایوانی را به خاطر می‌آورد که در بسیاری از بناهای ایرانی طرحی مکرر است و در روضه نیز به کار رفته است. جای اتاقهای زمستانی و تابستانی، هم در فضای عمومی و هم اقامتی، بر قاعده‌ای عام در خانه‌های ایرانی مطابق است که اتاقها حول حیاطی میانی انتظام می‌یافت تا جابه‌جایی موسمی در آنها میسّر شود: جبههٔ شمالی حیاط معمولاً اتاقهای عمومی را در بر داشت؛ میانهٔ جبههٔ روبه‌روی آن پس می‌نشست و گشوده‌تر می‌شد تا نسیم خنک را به درون آورد؛ دو جبههٔ طرفین، که اتاقهای عادی را دربرداشت، آن دو جبهه را به هم می‌پیوست. در طرح اجمالی (ت ۴)، این فرضیات مربوط به طرح چهارایوانی و اتاقهای زمستانی در شمال با استفاده از اطلاعات مؤید به متن *وقف‌نامه* در یک جا گرد آمده است. این طرح قطعی نیست؛ بلکه فقط نشان می‌دهد که ترکیب کلی خانقاه در ایران دورهٔ ایلخانیان چگونه بوده است.

پیش‌تر دیدیم که تفکیک محل اقامت و مطبخ در ربع رشیدیْ سَلَفِ تفکیک آش‌خانه‌های عمومی در کلّیه‌های عثمانی است. به همین گونه، طرح ربع

رشیدی وجوه مشترک بسیاری با بناهای عثمانی‌ای همچون مساجد زاویه در بورسه ــ که به امر اُرخان غازی[۴۱] [(حک ۷۲۶-۷۶۱ق)] ساخته شد ــ و مسجد خداوندگار در مولوی‌تکه در مانیسه[۴۲] دارد، که همه رواقی در جلو خود دارند که شاید دارای همان کاربرد ساباط در خانقاه ربع رشیدی بوده باشد. ورودی در بناهای آناتولی «دهلیز»ی گنبدین بود که به صحنی پوشیده راه می‌برد که ایوانهایی در اطراف و اتاقهایی در جوار آنها داشت. برخی از آنها را خصوصاً «تاب‌خانه» می‌خواندند، که در دورهٔ عثمانیان به معنای دارالضیافه بود. بسیاری از آنها دودکش داشت تا دودِ آتشهای افروخته در زمستان را دفع کند. تابستانها در ایوانها و رواق بناهای عثمانی درس می‌گفتند. شاید این عمل حاکی از آن باشد که طَنَبِ خانقاه ربع رشیدی هم [که مکان تجمع صوفیان در تابستانها بود] یکی از ایوانها بوده است.

مسجد خداوندگار بر فراز محراب اتاقی هشت‌گوش دارد که بسیار شبیه به چنین اتاقی در خانقاه ربع رشیدی [مطابق اوصاف آن در *وقف‌نامه*] است. گودوین[۶] گفته است که این اتاق فضایی شاه‌نشین‌مانند بوده که امیر در آن می‌نشسته و امام و مراسمی را که در پایین برگزار می‌شده نظاره می‌کرده است. چنین چیزی، در صورت صحت، با روزنةالحیات خانقاه ربع رشیدی مطابقت دارد.

(6) Godfrey Goodwin

در همهٔ نمونه‌های آناتولی، حیاطِ میانی پوشیده است. در مورد خانقاه ربع رشیدی، ذکری از سقفی بر روی صحن نرفته؛ اما از وصف آن چنین برمی‌آید که چنین چیزی در کار بوده است. در *وقف‌نامه*، در هر سه موردِ موصوفْ این موضوع تکرار شده است که چگونه [در زمستان] بخشهای زمستانی را تا درون باغچه، که در پس ایوانها و حجره‌ها امتداد داشت، گسترش می‌دادند. صحن روباز بود؛ اما می‌توانستند آن را بپوشانند و به فضای داخلی بیفزایند. به همین گونه، بر این امر تأکید شده است که نمی‌گذاشتند این سقفهای آجری مانع ورود نور به ایوان شود. این وابستگی به نور گرفتن از پشت نشان می‌دهد که ایوانها به فضاهای داخلی متصل بوده است.

برخلاف خانقاه ربع رشیدی، در همهٔ نمونه‌های آناتولی ایوان اصلی در مقابل ورودی واقع است؛ در نتیجه، همهٔ آنها طرحی T‌مانند یا چلیپاشکل دارند. استفاده از طرح T‌مانند در خانقاه ربع رشیدی ناممکن بوده است؛ زیرا: آشپزخانه هم از دهلیز راه دارد (ش ۱۷۷) و هم از صفهٔ بزرگ (ش ۱۷۴)، و در نتیجه، ایوان اصلی بایست یا در پس ورودی یا در جوار آن بوده باشد.

در دیوار بسیاری از بناهای آجری هم‌زمانِ ربع رشیدی سوراخهایی هست که برای بستن داربست در هنگام ساختن بنا یا زدن سقفهای سبک بعد از اتمام بنا به کار می‌رفته است.[۴۳] تجمع فضاها حول یک کانونْ اصلی مهم بوده؛ زیرا از آن معلوم می‌شود که شکل خانقاه ربع رشیدی از بیرون نامنتظم بوده است. این بنا را، چون مساجد چهارایوانی نطنز و اصفهان، بایست از درون نظاره می‌کردند ــ برخلاف کاروان‌سراها و مدرسه‌های منتظمی چون رباط شرف و [مدرسهٔ غیاثیهٔ] خرگرد، که از نماهای بیرونی منتظم و یکپارچهٔ مزیّنشان درمی‌یابیم که آنها را بی‌هیچ محدودیت و قیدی در نقشه طراحی کرده‌اند.

ساباطْ خانقاه را به بیمارستان مرتبط می‌کرد، که یکی دیگر از بخشهای اصلی ربع رشیدی بود. اگرچه کارکرد بیمارستان معلوم است ــ تعلیم طب و تیمار داشتن و بستری کردن بیماران ــ اصطلاحاتی که [در *وقف‌نامه*] در وصف آن به کار رفته غالباً ناسازگار و پریشان است. بیشترین عنوانی که برای آن به کار رفته «دارالشفاء» عربی یا «داروخانهٔ» فارسی است (ش ۱۴۵، ۱۴۸). عنوانهای کامل‌تر آن «دارالشُّرب» و «شربت‌خانه» و «بیت ادویه» یا «مخزن ادویه» است (ش ۴۲، ۱۴۵). این بنا یک «رواق المرتّبین» (رواق بیماران)[۴۴] هم داشت،[۴۵] که برای تهیهٔ دارو و شربت («ادویه و اشربه») و پختن آش برای بیماران («مَزورات»)، گفتنِ درسهای طبی و اقامت برخی از کارگران به کار می‌رفت (ش ۱۹۴). یک «مطبخ» و «گلاب‌خانه» و اتاق («درخانه»)هایی نیز در اجرای این خدمات به کار می‌رفت (ش ۴۲).

[در *وقف‌نامه*،] طرح بیمارستان هیچ‌گاه وصف نشده؛ اما دهلیزی (ش ۱۶۷)؛ و در سمتِ راست ورودی، خانه یا اقامتگاهی برای طبیب («بیت‌الطّبیب» یا «دارالطّبیب») داشته است (ش ۱۴۵). فرّاش در همان

«سرایچه» می‌زیست (ش ۱۸۲). شاید در طرفین رواق اتاقهایی گوناگون بوده باشد.[۴۶] برای انبار کردن دارو از صفه‌ای استفاده می‌کردند که بر دهانه‌اش شبکه‌ای بود (ش ۱۴۷، ۱۸۲). در جنوب این شبکه، دو طبیب متعلّم در رواقْ طب می‌آموختند (ش ۱۴۵، ۱۴۸). رواق و ایوان با طرحهای حیاط دوایوانی یا چهارایوانی‌ای مطابقت دارد که در بیمارستانهای سلجوقی، همچون بیمارستانهای سیواس و آماسیه[۴۷]، متداول بود.[۴۸]

چهارمین بخش اصلی ربع رشیدی روضه بود. واژهٔ «روضه» را، که در اصل به معنای باغ است، [نخست] در خصوص محوطهٔ نرده‌دار قبر پیامبر [(ص)] در مدینه به کار بردند؛[۴۹] و در دورهٔ ایلخانیان حسن تعبیری برای قریب‌به‌اتفاقِ مقابر بود، از سنگ قبر[۵۰] گرفته تا بنای بقعه.[۵۱] حرمهای مهم همچون حرم [حضرت] فاطمه [معصومه (ع)] در قم را غالباً «روضه» می‌گفتند.[۵۲] روضهٔ ربع رشیدی هم قبر دارد و هم بناهایی در پیرامون؛ و نیز صحنی با حوضی در میان و مساجد زمستانی و تابستانی، کتابخانه، مَدرَس، و حجره‌ها و غرفه‌هایی دیگر (ش ۴۲؛ ت ۵). مسجد تابستانی (مسجد صیفی) «صفهٔ صدر» نیز بود (ش ۴۲) ــ این اصطلاح محتاج قدری توضیح است. صفه، چنان‌که دیدیم، عموماً به معنای ایوان بود؛ صدر، علاوه بر آنکه لقب مقام عالی‌رتبهٔ دینی یا وزیر دربار بود،[۵۳] به فضای روبه‌روی ورودی هم گفته می‌شد. خلفای اموی در صدر مجلس («فی صدر المجلس») بار می‌داند؛[۵۴] و سلطان ناصر محمد، خلیفهٔ مملوکی، «فی صدر» قصر ابلق در ارگ قاهره می‌نشست.[۵۵] در مساجد اموی و عباسی، صدرْ مکانی روبه‌روی ورودی بود که جای نماز و محراب در آن بود.[۵۶] وزیران عثمانی به «صدر» ملقب می‌شدند؛ دقیقاً بدین علت که به مقامی والا می‌رسیدند.[۵۷]

مدرسه‌ـ مقبرهٔ رکن‌الدین در یزد روشن‌ترین مصداق برای معنای عبارت «صفهٔ صدر» در دورهٔ ایلخانیان است. در *وقف‌نامهٔ* این مدرسه، از آن به مقبره‌ای عالی در صدر ایوان اصلی («قبةٌ عالیةٌ [فی] صدرِ الصُّفةِ الْکبیرة») تعبیر شده است، که مقصود از آن مدفن صاحب گور و خانوادهٔ اوست.[۵۸] اگرچه آن «حجرات» و «بیوت» و «غرفات» و «صُفّات» واقع در پیرامون صحنی که جویی از میان آن می‌گذشته امروز

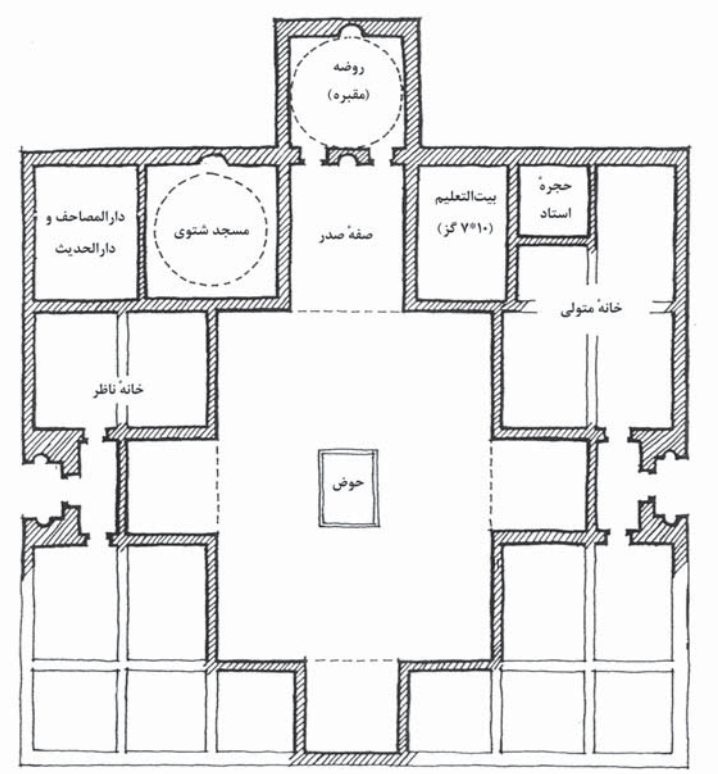

ت۵. بازسازی تصوری اجمالی روضه در ربع رشیدی

برجای نیست؛ گنبدخانهٔ عظیم با بقایای ایوانی در ضلع شمالی ــ «صفهٔ صدر» ــ همچنان برجاست.[۵۹]

به همین گونه، صفهٔ صدر در روضهٔ ربع رشیدی را می‌توان ایوان اصلی جنوبی تقدیر کرد. روضه را در حکم مسجد جامعی برای تبریز و شهرستان رشیدی و روستاهای اطراف می‌شمردند (ش ۳۸)؛ لذا منبر و محرابی داشت (ش ۱۲۸).

در مقابل این ایوان اصلی، ایوانی دیگر بود («صفهٔ برابر صفهٔ بزرگ») که تابستانها در آنجا به یتیمانی که قرار بود قاری قرآن شوند درس می‌گفتند (ش ۱۹۴). در *وقف‌نامه* از حیاط و ایوانهای دیگری هم یاد شده است که افزونی جمعیت مسجد در نمازهای جمعه در آن جای می‌گرفت (ش ۴۲). از اینجا می‌توان، با فرض دو ایوان دیگر در جوانب جنوب شرق و شمال غرب، طرح روضه را طرح رسمی چهارایوانی تقدیر کرد.

روضه، علاوه بر مسجد تابستانی، مسجدی زمستانی («مسجد شَتَوی») هم داشت، که گنبدخانه («گنبد» ــ ش ۴۳، ۴۹، ۱۹۷ ــ یا «قُبّه» ــ ش ۳۹، ۱۲۸، ۱۳۰) بود. این مسجد در داخل مسجد تابستانی و در جانب چپ آن («در یسار داخل مسجد صیفی»)

قرار داشت (ش ۱۲۸) و «متصل» بدان بود (ش ۳۹، ۴۱).[۶۰] این جایی متداول برای مسجد زمستانی بوده است ــ در گوشهٔ جنوبی مسجد جامع چهارایوانی نطنز نمونه‌ای از مسجد زمستانی مسقف دیده می‌شود که معاصر مسجد ربع رشیدی است.[۶۱] «در جوار» مسجد زمستانی، کتابخانه‌ای [برای قرآن کریم و کتابهای حدیث] («دارالمصاحف و کتب الحدیث») قرار داشت، که آن «بقعه» نیز از بنیادهای خیر (ابواب البر) روضه بود و لذا به روی عموم گشوده بود (ش ۴۲، ۱۳۳). در پسِ مسجد گنبدینِ زمستانی، باغ («سرابوستان») قرار داشت (ش ۴۳).

اتاق اصلی دیگر در روضه برای تعلیم یتیمان به کار می‌رفت (بیت‌التّعلیم) (ش ۱۳۵). در تابستان یتیمان را در ایوان شمالی تعلیم می‌کردند و در زمستان آنان را به اتاقی بزرگ در آشکوب زیرین، به ابعاد هفت گز در ده گز، و اتاقی کوچک در جوار آن می‌بردند (ش ۱۹۴). با فرض تقارن، می‌توان اتاق اخیر را در ضلعی از ایوان دانست که روبه‌روی مسجد زمستانی و کتابخانه بود. این تنها بنایی در ربع رشیدی است که ابعاد آن [در *وقف‌نامه*] ذکر شده است.[۶۲]

مابقی روضه مشتمل بود بر «حجره»هایی برای سکونت و انبار و «سرایچه»هایی (ش ۱۹۵). دربارهٔ اتاقهای دو وظیفه‌خوار اصلی («مرتزقه») که در «روضه» خدمت می‌کردند ــ یعنی امام و واعظ ــ هیچ سخنی نرفته است؛ اما کارکنانِ دیگر «روضه» که در آنجا سکونت داشتند عبارت بودند: از دو مؤذن، دو استاد، یک مُعید [(مقرّر، خلیفهٔ استاد و تکرارکنندهٔ درس برای شاگردان)]، دوازده طالب علم، و یازده تن از ۲۴ حافظ (ش ۱۳۰، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۵)، به‌علاوهٔ بسیاری از «عمله». جای آنان ذکر نشده؛ اما به ظن قوی در حجره‌های پیرامون حیاط بوده است.

مکانهای خاص را به کسان خاص واگذاشته بودند؛ از جمله متولی و ناظر و دربانهای روضه و کلیددار و فرّاش مقبره. متولیْ مهم‌ترین کس در ربع رشیدی بود و بزرگ‌ترین خانه را داشت؛ اگرچه ابعاد این خانه ذکر نشده، تنها خانه‌ای در ربع بوده که چند اتاق داشته است ــ دو اتاق تودرتو (یک «سرای» و یک «حجره» ــ ش ۴۳ــ یا دو «سرای» ش ۱۷۵)؛ یک «مخزن»، که مال و حسابها را در آن در صندوقی محکم («صندوق دَبْط») نگاه می‌داشتند؛ و یک سرداب (ش ۱۹۵، ۱۹۷). نخست رشیدالدین بر آن بود که کتابخانه («دارالکتب») را در آنجا نهد (ش ۴۳)؛ اما بعداً این قسمت از وقف‌نامه را قلم گرفته‌اند و رشیدالدین در حاشیه به قلم خود افزوده است که کتابخانه را نه در آنجا، که در جوار مسجد زمستانی («گنبد») بنیاد کرده‌اند (ش ۱۷۵، ش). خانهٔ [متولی] در کنار مدخل سمت راست روضه، در جوار «درِ» فوقانی ربع رشیدی، قرار داشت (ش ۴۳). یکی از دربانانِ «روضه» حجره‌ای کوچک در پس درِ خانهٔ متولی داشت (ش ۱۸۶) و از آنجا می‌توانست آمدشد به «روضه» را بپاید.

نایب متولی، یعنی «ناظر»، در مکان قرینهٔ خانهٔ متولی، در ضلع مقابل حیاط، در سرایچه‌ای در کنار درگاه سمت چپ روضه می‌زیست. این درگاه به عمل «استاد حاجی قزوینی» معروف بود (ش ۱۷۶). ناظر مراقب آشکوب زیرین نیز بود و یکی از اتاق («خانه»)های آن آشکوب به دربان دیگر روضه اختصاص داشت؛ چندان که او می‌توانست تردد از سردر جانب چپ را بپاید.

قرار بود خانه‌ای تک‌اتاقی («حجرهٔ یک‌درخانه») در جنب خانهٔ ناظر به کلیددار مقبره بسپارند (ش ۱۸۰)؛ اما به جای آن، از این فضا برای «کتابخانه» یا «دارالکتب» یا «بیت‌الکتب» استفاده کردند (ش ۳۹؛ ۴۳؛ ۱۳۰؛ ۱۵۰؛ ۱۷۵، ش ۱). کتابخانه در «برابر» مسجد زمستانی واقع بود و مدخلهایی در چپ و راست داشت (ش ۱۹۷).

طرح «روضه» متشکل بود از چهار ایوان و حجره‌هایی در پیرامون صحنی، و مقبرهٔ رشیدالدین ــ البته شرح مورد اخیر در فقره‌ای جدا آمده است. مقبره «زیرزمین» (ش ۳۱) یا «سردابه»ای (ش ۳۹) داشت که قرار بود مدفن هم رشیدالدین باشد و هم اولاد او که بایست پس از او متولی می‌شدند. در بالا، اتاقی گنبدین («گنبد» (ش ۱۷۸) یا «قبّه» (ش ۳۹، ۱۳۵)) بود، که بدان اتاق حافظان [(قاریان)] قرآن («دارالحُفّاظ» یا «بیت‌الحُفّاظ») نیز می‌گفتند (ش ۳۹، ۴۱، ۱۳۵). در جلو، «شبکهٔ چوبین»ی بود که بر درش قفل می‌نهادند و با زنجیرهای ستبر محفوظ می‌داشتند (ش ۱۷۹). صفه‌ای کوچک در کنار این اتاق گنبدین بود که حافظان در آنجا به نوبت، سه‌به‌سه، قرآن می‌خواند (ش ۴۱، ۱۳۵).

مقبرهٔ رشیدالدین درست در پس ایوان، یا مسجد جامع، بر محور قبله قرار داشت. این مقبره [در *وقف‌نامه*] «گنبد قبله» خوانده شده است (ش ۱۷۸). «شبکهٔ» جلو مقبره در «برابر محرابِ» ایوان جنوبی بود؛ چنان که در نماز جمعه، امام «در پس» سه قاری‌ای قرار می‌گرفت که در صفهٔ کوچک، نزدیک شبکه می‌ایستادند (ش ۱۳۵). تصویر کردن اینکه این صفهٔ کوچک چگونه بوده دشوار است؛ شاید تختگاهی، همچون تختگاه بقعهٔ [شیخ صفی در] اردبیل بوده باشد.[۶۳] در این صورت، شاید در آن سه «منبر» کوچک با یک‌دو پله برای حافظان قرآن می‌نهادند. شاید هم این صفه، مانند حرم [حضرت معصومه (ع) در] قم، فقط فرورفتگی‌ای در دیوار پسینِ ایوان بوده باشد.[۶۴] در هر صورت، در این روضه مقبره برجای گنبدخانه در الگوی مسجد چهارایوانی نشسته بود.

این ترکیب چند سنّت در پی داشت که اسنادشان کاملاً در دست است. یکی از آنها این است که دست‌کم در دورهٔ ایلخانیان، یک ایوان منفرد برای مسجد بس بوده است. اینکه آیا در دوره‌های پیش از آن نیز چنین بوده یا نه هنوز معلوم نیست؛[۶۵] اما تردیدی نیست که پس از قرن هشتم/ چهاردهم چنین بوده است. مثلاً ایوان مسجد لنجان از مکانی برای درس گفتن به مسجدی در جوار مقبرهٔ شیخ بدل شد.[۶۶] مثالی که با روضهٔ ربع‌رشیدی مناسبت بیشتری دارد مسجد جامعی است که رقیب بزرگ رشیدالدین، تاج‌الدین علی‌شاه، درست در همان زمان در تبریز ساخت.[۶۷] آن مسجد جلوخانی عظیم، مفروش به مرمر، داشت، که رواقهایی آن را احاطه می‌کرد و بر صدر آن تک‌ایوانی فاخر بود. در جانب چپ آن مدرسه‌ای بود و در جانب راستش دارالضیافه‌ای. [دربارهٔ این مسجد،] ذکری از گنبد نرفته است.

با مقبرهٔ ربع رشیدی، سنّت مقبرهٔ گنبدین در درون مساجد جامع در معماری ایران نیز تداوم یافت. مقبرهٔ سلطان سنجر در مرو، که الگوی مقابر شاهانهٔ ایلخانیان بود، مکعبی گنبددار است. شاهدی معاصر ساخت این مقبره از آن به «قبه»ای رفیع با «شُبّاک» [(= رواق فوقانی پیرامون گنبد با پنجره‌های مشبّک)] تعبیر کرده است که به «جامع» راه می‌برد. در حفاریهای باستان‌شناسان شوروی در دههٔ ۱۹۳۰، آثار آن [مسجد جامع] در غرب مقبره کشف شد.[۶۸]

قرار دادن مقبره بر محور قبله نیز در دورهٔ ایلخانیان معمول بود. نخستین نمونهٔ برجسته‌اش «چِفت مناره مدرسه» [(مدرسهٔ جُفت‌مناره)] در ارزروم است. راجرز[۷] گفته است که ساخت این بنا در اوایل قرن هفتم/ سیزدهم آغاز شد؛ اما چون ارزروم در ۶۴۰ ق/ ۱۲۴۲-۱۲۴۳م به دست مغولان افتاد، بنای مدرسه ناتمام ماند. در حدود اواخر همان سده، پادشاه‌خاتون، همسر ایلخانان اباقاخان [(حک ۶۶۳-۶۸۰ق)] و گیخاتوخان [(حک ۶۹۰-۶۹۴ق)] و شاه‌زادهٔ کرمان، که در طی سفری از آن سرزمین می‌گذشت، مقبره‌ای برای خود در پس ایوان طویل «قبله» بدان افزود؛ و این‌چنین، آن بنای ناتمام را از آنِ خود کرد.[۶۹] بر همین منوال، در رجب ۷۰۸ ق/ دسامبر ۱۳۰۸- ژانویهٔ ۱۳۰۹ م، الجایتو مقبرهٔ برجیِ خیاره‌داری برای پسرش در پس محراب مسجد جامع بسطام ساخت؛ لیکن در این مورد، مسجدْ چهارایوانی نبود، بلکه صحنی رواق‌دار برای مسجد تابستانی بود و تالاری مستطیل‌شکل و مسقّف برای مسجد زمستانی.[۷۰] هر دو مجموعهٔ رکنیه و شمسیه در یزد ترکیب صحن- ایوان- مقبره دارد.

طرح چهارایوانی در روضهٔ ربع رشیدی، با ایوان قِبلی به منزلهٔ مسجد و محراب و اتاق مقبره در پشت آن، بعدها به همین صورت در مجموعه‌ای شاهانه در مصر تکرار شد: مدرسه- مقبرهٔ سلطان حسن در قاهره (۷۵۷-۷۶۴ ق/ ۱۳۵۶-۱۳۶۲م).[۷۱] این مجموعه را، که از شاهکارهای معماری اسلامی است، سلطان حسن در ۲۵سالگی ساخت، آن‌گاه که در دورهٔ آشوب و هنگامهٔ درگیری امیران و مصایب بسیار، دومین بار به قدرت رسید. با این حال، این بنا هنوز به‌خوبی فهم نشده است: بیان اندازه و ابعادش دشوار نیست؛ آنچه دشوار است شناسایی سرمشقها و الگوهای التقاطی آن است. از لحاظ پلان، این بنا نخستین مسجد با قاعدهٔ چلیپاشکل در قاهره است؛ سردرش مقتبس از مدرسهٔ گوک در سیواس است؛[۷۲] هشتی‌اش فقط به مقبره‌ای در گرگانج شباهت بسیار دارد؛[۷۳] ترکیب کتیبه‌هایش با نقاشی بیزانسی قرابت دارد.[۷۴] به ظن قوی، سلطان حسن در قرار دادن مقبره‌اش در پس ایوان قِبلی از

(7) J. M. Rogers

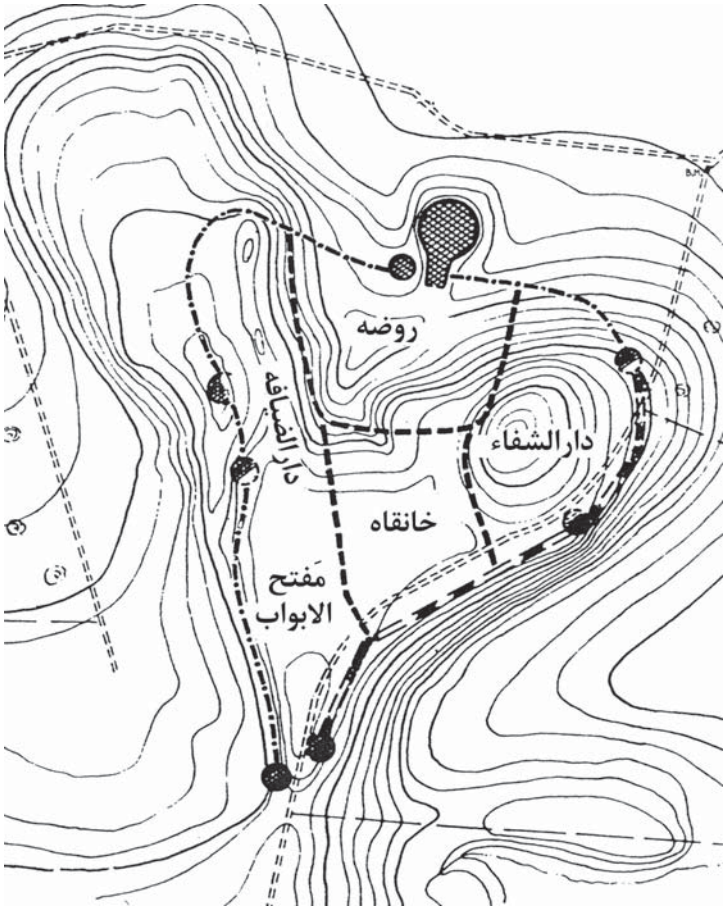

ت۶. تصویر فرضی اجمالی طرح استقرار ربع رشیدی

الگوهای ایلخانی بهره گرفته است؛ زیرا سلیقهٔ ممالیک بحری[۷۵] در اوایل قرن هشتم/ چهاردهم نیز، به رغم دشمنی شدید سیاسی و دینی‌شان با ایلخانیان، سخت به الگوهای ایلخانی وابسته بود.[۷۶]

اما عوامل شهری نیز بر گزینش طرح سلطان حسن مؤثر افتاد که آنان توانستند چنان مجموعه‌ای هم مقبول و هم مطلوب را پدید آورند. در مقبره‌هایی که در گورستانهای قاهره می‌ساختند، که هنوز زمین در آنجا فراوان بود، قبر را در سمت قبله می‌نهادند.[۷۷] برعکس، تراکم در شهر موجب اعوجاج در طرح می‌شد؛ و از این رو، مقابر واقع در مجموعه‌های شهری قاهره را در [کنار] خیابان می‌نهادند تا عابران را به استغفار برای صاحبان قبور ترغیب کنند. مقبرهٔ سلطان حسن، که جفت‌مناره‌ای بر فراز آن است، از سه طرف بر میدان بزرگ واقع در کنار اشراف دارد؛ و در همان حال، با شبکه‌هایی که در جوانب محراب مدرسهٔ مجاور گشوده می‌شود، با نمازگزارانی که در آن مدرسه به قبله رو می‌کنند ارتباط می‌یابد. این طرز استقرار استغفار برای صاحب مقبره را از همه سو به نهایت می‌رساند.

دریافتن اینکه چرا طرز استقرار مقبرهٔ سلطان حسن آن‌چنان است، به ما در درک طرح استقرار مقبرهٔ رشیدالدین در ربع رشیدی کمک می‌کند. در ربع رشیدی نیز مقبره را بر محور قبلهٔ مجموعه نهاده‌اند تا از نماز و استغفار عابدانی که رو به قبله دارند بهره برند. اما به جای ملاحظات شهری‌ای که در طرح مقبرهٔ سلطان حسن اثر کرد، ملاحظات شیب زمین در طرح مقبرهٔ رشیدالدین مؤثر افتاد. از *وقف‌نامه* سرنخهایی در چگونگی احتمالی این ملاحظات به دست می‌آید. یکی از این سرنخها از شرح خانهٔ «مُشرِف» حاصل می‌شود. دربارهٔ این خانه، علاوه بر مجاورتش با بیمارستان، سه مشخصهٔ دیگر هم ذکر شده است: یک طرف آن رو به «کوچهٔ» خانهٔ «متولی» است؛ سمت دیگرش رو به باروست؛ و جانب دیگرش رو به کوچه‌ای که به روضه می‌انجامد (ش ۴۳). علاوه بر این، «قندیل» خانهٔ متولی با رواق بیماران بیمارستان مشترک است و چراغ‌دارانش همانان‌اند که در درگاههای خانقاه و بیمارستان خدمت می‌کنند (ش ۱۳۹، ۲۲۲). و سرنخ آخر چهار جویی است که مجموعه را به چهار قسمت مساوی بخش می‌کند: یکی به دارالضیافه و مَفتح‌الابواب آب می‌رساند و تا نخستین دروازهٔ ربع رشیدی می‌رود؛ دومی به خانقاه، از جمله به حجره‌ها و مطبخ و ساباط آن، آب می‌رساند و تا سردر (سمت چپ) روضه می‌رود؛ سومی به بیمارستان و خانهٔ متولی و خانهٔ مشرف آب می‌رساند و تا سردر سمت راست روضه می‌رود؛ چهارمی به خود روضه آب می‌رساند (ش ۱۸۹). اتاقهای میهمانان بر فراز سردر ورودی در سمت شمال و شرق بود (ش ۱۴۲). از اینجا معلوم می شود که ورودی از سمت شمال شرقی، یا مقابل قبله، بوده است. مقبرهٔ رشیدالدین در سمت قبله، و در نتیجه در جبههٔ روبه‌روی ورودی بود.

این شاخصهای دالّ بر جهت‌گیری بنا را می‌توان با طرح استقراری که ویلبر[۸] و مینوی کشیده‌اند (ت ۶) تطبیق کرد. در منطقه، تپه‌هایی مدور با باغهایی در دره‌های میان آنها بوده است، و پیرامون بزرگ‌ترین تپه دیواری دفاعی قرار داشته است.[۷۸] آسان‌ترین دسترس به تپه زبانه‌ای در شمال زمین بوده است که

(8) Donald Wilber

می‌توانسته برای تعبیهٔ سردری پیشین مطلوب باشد. استقرار مجموعه بر فراز تپه به دو علت مناسب بوده است: نخست اینکه دره‌ها، که خاک غنی‌تر و دسترس آسان‌تر داشت، برای زراعت می‌مانْد؛ دیگر اینکه به همان سبب که سلطان حسن در انتخاب مکان مقبره به میدان واقع در پایین قلعه نظر داشت [تا بنا در معرض دید باشد]، ساختن این مجموعه بر فراز تپه آن را از دور در معرض دید قرار می‌داد. مقبرهٔ سلطان حسن در قاهره را مشرف بر میدان ساختند؛ مقبرهٔ رشیدالدین مجموعه‌ای برج‌گونه مشرف بر تبریزِ پایتخت در پایین و در سمت غرب مجموعه بود. بر یکی از آن دو، الگوهای شهری حاکم بود و بر دیگری ملاحظات مربوط به شیب زمین.

بخشهای دیگر ربع رشیدی در حد فاصل ورودی و مقبره قرار داشت. در آنجا نیز ملاحظات جغرافیایی بر طرح جانمایی مؤثر بود؛ زیرا گویی در هر جا که تراز زمین میسّر می‌ساخت، بناها را در همان‌جا می‌نهادند و کوچه‌ها و دست‌کم یک ساباطْ آنها را به هم می‌پیوست. این چینش آزاد بر فراز تپه شبیه به کلّیه‌های کهن بورسه[۷۹] است، که در آنجا هر امیری بناهایی را بر فراز تپه‌ای در پیرامون مقبره‌اش گرد می‌آورد.[۸۰]

این مشابهت عجیب نیست؛ زیرا انگارهٔ بقعه‌های ایلخانی در کلیه‌های عثمانی به نهایت بسط و تفصیل رسید. بسیاری از این گونه انگاره‌ها در قرن هشتم/ چهاردهم در این هر دو جا [(ایران و آناتولی)] در تردد بود. «اخی»ها از حامیان اصلی عثمانیان در اوایل حکومت ایشان بودند. در ایران نیز تصوف به امری نهادینه و مرتبط با حکومت بدل شده بود.[۸۱] این سنت، که از شرق تا غرب، از ایران تا ترکیه و تا ونیز و سواحل شمالی ایتالیا جاری بود، حلقه‌های اقتصادی و معماری هم داشت.[۸۲] محترفان در این میانه دخیل بودند؛ ماینکه[(۹)] در بحث از کاشی‌کاری سلجوقی در آناتولی، از نخستین تأثرهای آن از آذربایجان در اواخر قرن ششم/ دوازدهم، از کارگاه صنعتگری از توس که بر آثارش به فارسی رقم می‌زد در نیمهٔ اول قرن هفتم/ سیزدهم، و تأثری متأخر بر اینها از کاشان در نیمهٔ دوم سدهٔ هفتم/ سیزدهم سخن می‌گوید.[۸۳] در سدهٔ نهم/ پانزدهم، محترفان تبریز بر کاشیهای یشیل جامع در بورسه رقم زده‌اند.[۸۴] می‌توان با اطمینان چنین اندیشید که در سدهٔ هشتم/ چهاردهم انگاره‌های معماری نیز مبادله می‌شده است.

وقف‌نامهٔ خواجه رشیدالدین جزئیات عینی بس قلیلی دربارهٔ خود بناها به دست می‌دهد. فقط ابعاد یک اتاق ذکر شده است؛ اندک نکته‌هایی هم که دربارهٔ فنون ساختمانی یاد شده همیشه واضح نیست. نکته‌هایی که در *وقف‌نامه* دربارهٔ تزیینات معماری آمده به ما می‌گوید که برخی از اتاقهای خانقاه را نقاشی کرده بودند؛ اما دربارهٔ فنون یا سبْک آن نقاشی هیچ نمی‌گوید. در *وقف‌نامه* آمده است که اقامتگاه ناظرْ عملِ استادی مشهور به نام حاجی قزوینی است، که از معدود محترفانی است که نامشان در *وقف‌نامه* ذکر شده؛ اما از تخصص او (گچ‌بری یا منبت‌کاری یا چیزی دیگر) سخنی نرفته است. واژه‌های معماری در *وقف‌نامه* به معانی مختلفی به کار رفته است؛ مثلاً «دهلیز» هم صحن ورودی است و هم دالان، چه روباز و چه مسقف؛ همین قدر که کارکرد آن ورودی بوده این نام برایش به کار رفته است.

در *وقف‌نامه* به شرح کارکنان شاغل در ربع رشیدی به مراتب بیش از خود بناها پرداخته شده است. خواجه رشیدالدین در دوران حیاتش خود به اجرای *وقف‌نامه* همت گمارد. پس از وفات، پسرانش در مقام متولی و مشرِف (مدیر) و ناظر (نایب متولی) بدان وظایف پرداختند (ش ۱۱۸). وظایف آنان تشریح نشده است؛ اما از مزدشان معلوم می‌شود که مقامهای‌شان آشکارا ذومراتب بوده است. درآمدهای وقف به دو قسمت مساوی بخش می‌شد. یکی از این دو قسمت در میان این سه مدیر [(متولی و مشرف و ناظر)] تقسیم می‌شد؛ بدین صورت که نیمی به متولی و یک‌سوم به مشرف و یک‌ششم به ناظر می‌رسید. به‌علاوه، صاحبان این مقامها جانشینِ هم می‌شدند؛ یعنی با مرگ متولی، مشرف به مقام او ارتقا می‌یافت و ناظر به مقام مشرف می‌رسید. تمایز آنان فقط در ترکیب خانه‌های‌شان بود: متولی خانه‌ای در روضه داشت؛ ناظر نیز چنین بود و همواره نایب متولی شمرده شده است. مشرف در بیمارستان می‌زیست.

در مجموع، بیش از سیصد تن در ربع رشیدی کار می‌کردند: مدیران (رشیدالدین و بعد از او سه تن از

(9) Michael Meinecke

پسرانش)؛ بیش از صد عامل (که در حدود سه‌چهارم آنان متخصص و مابقی کارگر بودند)؛ و ۲۲۰ غلام (پیوست ۲). هر عامل را در مقبره (روضه) یا خانقاه یا بیمارستان گماشته بودند؛ و همهٔ آنان مزدی ماهیانه (مشاهره) و چند من نان مقرر روزانه (مُیاومه) می‌گرفتند. کارکنان در *وقف‌نامه* به دو دسته شده‌اند: متخصصان وظیفه‌خوار (مرتزقه) و کارگران (عمله). اگرچه در *وقف‌نامه* مقام متخصصان بالاتر و مزدشان بیشتر شمرده شده؛ در سطوح میانی، حدود آنان درآمیخته و مبهم است. سرایدار (خادم) و سرپرست (خازنِ) خانقاه را در زمرهٔ متخصصان شمرده‌اند؛ اما شاغلانِ همین سمتها در دارالضیافه را جزو کارگران محسوب کرده‌اند.

از جملهٔ معتبرترین مقامها «کلیددار» و «خازن» مقبره بود. این سمت را، که مزدش سیصد دینار بود (ش ۱۳۷)، به طوقولی بن سونقور سپرده بودند.[۸۵] دربارهٔ او و وارثانش چیز دیگری نمی‌دانیم. ۲۴ نفر حافظ قرآن نیز مأمور مقبره بودند.

از مساجد روضه، علاوه بر نماز، برای تعلیم هم استفاده می‌کردند. چهار نفر در کار نماز بودند: یک امام، که خطبه هم می‌خواند؛ یک واعظ؛ دو مؤذن (ش ۱۲۸). در شبهای جمعه و تعطیلات، ده مؤذن دیگر هم در کار می‌شدند. درس را دو مدرّس می‌گفتند، یکی برای تفسیر و حدیث؛ دیگری برای دیگر علوم، از جمله اصول و فقه (ش ۱۳۱). مدرّس دوم بایست بر مذهب شافعی بود (ش ۱۷۷) و آشکارا مهم‌ترِ این دو مدرّس شمرده می‌شد. او پانصد دینار مزد می‌گرفت و ده «متعلم» (فقیه، طالب علم) داشت. مدرّسِ علوم تفسیر و حدیث فقط ۱۵۰ دینار می‌گرفت و تنها دو متعلم داشت ــ برای هر یک از دو درسی که می‌گفت یک متعلم. متعلمان، که در زمرهٔ کارکنان متخصص فهرست شده‌اند، سی دینار مزد سالیانه می‌گرفتند. متعلمان هر پنج سال عوض می‌شدند. یک مُعید، که مقامش تقریباً برابر مدرّس بود، را بر یاریِ ده متعلم علوم غیر قرآن و سنت گماشته بودند.[۸۶] یک سرپرست («مُرَتِّب») بر کار متعلمان و مدرّسان و معید نظارت می‌کرد.[۸۷]

روضه نیز مَدرَس (بیت‌التعلیم) داشت و در آنجا یک معلّم مجرد به ده یتیم قرآن خواندن می‌آموخت. یک «اتابک»، که متأهل بود، از آنان مراقبت می‌کرد.[۸۸] دو نفر را بر مواظبت کتابخانه گماشته بودند: یک کتاب‌دار («خازن») و یک باربر («مُناول»).

یک شیخ و پنج صوفی را در خانقاه گماشته بودند (ش ۱۳۸).[۸۹] خواجه رشیدالدین پیش‌تر دو خادم برای خانقاه قید کرده بود؛ اما چون مقیمان خانقاه در دارالضیافه غذای منظم می‌خوردند، شمار خادمان خانقاه را به یکی فروکاست، که او در هنگام نیاز برای اهل خانقاه خوراک و نوشیدنی فراهم می‌آورد. خازنی را بر مراقبت فرش و اثاث گماشته بودند. بیمارستان طبیبی داشت که هم طبابت می‌کرد و هم به دو طبیبِ متعلمْ طب می‌آموخت. بیمارستان یک چشم‌پزشک جراح («کحّال جراح») نیز داشت (ش ۱۴۸).[۹۰] طبیبان متعلم، چون متعلمان علوم، هر پنج سال عوض می‌شدند.

در میان کارگران، بیشترین مزد را سقایان می‌گرفتند. بر هر یک از بخشهای چهارگانهٔ رَبع، سقایی گماشته بودند. مزد سالیانهٔ هر یک از ایشان پنجاه دینار بود. اقامت آنان در مجموعه دربایست نبود؛ اما اگر لازم می‌آمد که در آنجا بیتوته کنند، در منزل فرّاشان می‌ماندند (ش ۱۸۸). هریک از چهار «مشعله‌دار» سالیانه سی دینار مزد می‌گرفت. آنان نیز اجباری به اقامت در آنجا نداشتند؛ لیکن اگر می‌خواستند، می‌توانستند با دربانان منزل کنند.

بیشتر کارگران دیگر سالیانه سی دینار، به اندازهٔ مشعله‌داران، مزد می‌گرفتند. آنان عبارت بودند از هفت «فرّاش»، پنج دربان (بواب)، سه آشپز (مطبخی)، چهار «خادم» (قیّم)، سرپرست (خازن) بیمارستان. برای فرّاشِ مقبره مقامی اندک بالاتر منظور شده است؛ در نتیجه، او مزدی اندک بیشتر (سالیانه چهل دینار) می‌گرفت. مزد خادم مسجد نیز چنین بود (سالیانه ۳۶ دینار). دواساز (شراب‌دار) بیمارستان نیز چهل دینار [سالیانه] (و چهار من نان [روزانه]) می‌گرفت ــ شاید به سبب لیاقتهای خاص لازم برای این شغل. سهم نان روزانهٔ مطبخیان کمتر بود؛ زیرا همهٔ روز در مطبخها بودند و لابد نیاز خود را به هر صورت برمی‌آوردند.

چهار کارگر را که بر دارالمساکین گماشته بودند آشکارا دون‌تر می‌شمردند؛ زیرا مزد کمتری بدیشان می‌دادند. سرپرست (مرتِّب) سی دینار می‌گرفت؛ دربان و مطبخی و شاگرد، که بار اثاث می‌کشید و در طبخ

یاری می‌کرد، هریک فقط ده دینار.

برخلاف کارکنانی که مزد می‌گرفتند و آنان را بر بنایی خاص در ربع رشیدی گماشته بودند، ۲۲۰ «غلام» و عائله‌شان فقط سهمیهٔ نان می‌گرفتند و آنان را بر کل مؤسسهٔ رَبع گماشته بودند. آنان ترک و قزوینی و رومی و زنگی و گرجی و هندو و حبشی و روس و ارمن و جز آن بودند (ش ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۹۲). شمار ایشان را ثابت می‌داشتند: اگر کسی از ایشان فرتوت و عجوز می‌شد، بایست یکی از پسرانش را به جای او به کار می‌گرفتند؛ و اگر نمی‌توانستند، متولی بایست غلامی تازه می‌خرید. پسر باید همان کار پدر را می‌کرد، چه «خطّاطی»، چه «قَوّالی»،[۹۱] «نقاشی»، «زرگری»، «باغبانی»، کاریزکنی (کهریزکنی)، زراعت (دهقنه)، «معماری»، و دیگر حرفه‌ها (ش ۱۵۱).

از غلامان، مهم‌ترینشان دوازده ترک بودند. ایشان را نام برده‌اند و سهم نان بیشتری (سه من) برای‌شان معین کرده‌اند و در جمع مال و منال وقف و شحنگی و حفاظت از قریه‌های موقوفه و معماری و سرپرستی («سرکاری و سرهنگی») و فراشی و دربانی و خازنی به مناصبی مناسب گماشته‌اند (ش ۱۵۲). از باقی غلامان، ۱۵۰ تن باغبان بودند، سی تن کاریز می‌رُفتند، بیست تن مشاغل دیگر داشتند. چند صاحب‌منصب بر کار غلامان نظارت می‌کردند و مزد می‌گرفتند. به سردار (اسفهسالار) و نُه سرهنگ، سالیانه به ترتیب چهل دینار و سی دینار مزد و [روزانه] سه من سهم نان می‌دادند. سه سرخادم (بگ) و سرمعمار (معمار اصل رقبهٔ ابواب البر)[۹۲] هریک پنجاه دینار مزد می‌گرفت.

وقف ربع رشیدی را آشکارا چنان نهاده بودند که درآمدهای آن در خاندان خواجه رشیدالدین بماند. نیمی از آن به متولیان ــ یعنی رشیدالدین، و پس از مرگ او، پسرانش ــ می‌رسید و نیمی دیگر ــ یعنی ۲۳،۷۰۵ دینار و ۵ دانگ و ۳ تسو ــ به مزد کارکنان اختصاص داشت و هزینهٔ بناهای مجموعه را برمی‌آورد، که آن نیز به مقصود گرامی‌داشتِ همان خاندان بود؛ همچنان که از زیادی مزد کلیددار و والایی شأن او، قرار گرفتن مقبره در پس محراب در ایوان جنوبی (یا مسجد جامع)، و ۲۴ حافظ و ده متعلم یتیمی که بر آن گماشته بودند پیداست. شمار آنان نیز هنگفتی مالِ رشیدالدین را نشان می‌دهد؛ در مقام مقایسه، کافی است بدانیم که برای قبور شمس‌الدین و رکن‌الدین، هر دو از اعیان یزد، فقط چهار قاری معین شده است.[۹۳] حافظانی در هر شبانه‌روز سه به سه، به‌نوبت، بر منبرهای کوتاه (منابرِ مختصر) نزدیک شبکهٔ چوبیِ مقبره قرآن می‌خواندند (ش ۱۷۸).[۹۴] برای حفاظت از کتابهای نفیس و دیگر اشیای درون مقبره، بر آن دو زنجیر و قفلهای گران نهاده بودند (ش ۱۷۹)؛ اما درِ شبکهٔ چوبین را باز می‌گذاشتند تا صدای قاریان در درون مقبره به گوش برسد (ش ۱۳۵). در هنگام نماز شام، فرّاشِ مقبره شمعهای مومینِ نو می‌افروخت[۹۵] و آنها را در شمع‌دانهای پیش قاریان می‌نهاد (ش ۱۷۸–۱۷۹). او قدری هم بوی خوش در «مَبْخره»ای دسته‌دراز در درون شبکه می‌نهاد تا عطر آن در هوای مقبره بپراکند و دِماغ قاریان را معطر کند.

مقرر بود که قرائت هیچ‌گاه متوقف نشود؛ مگر در جمعه‌ها و ۵۸ شب خاص (ماههای رمضان و شبِ ایام تعطیل) در سرتاسر سال. در این شبهای خاص، کلیددار و فراش و نمایندهٔ معتَمدِ متولی پیش از نماز شام به مقبره می‌رفتند. کلیدارْ قفلِ در را می‌گشود. فراشْ مقبره را می‌رُفت و روغن کنجد در قندیلها می‌ریخت و چهار شمع‌دان بزرگ به درون مقبره می‌آورد. آن‌گاه همهٔ ۲۴ حافظ درمی‌آمدند و نماز شام می‌گزاردند و قرآن می‌گشودند. کلیددار و فراش و نمایندهٔ متولی منتظر می‌ماندند؛ و چون حافظان کار خود را ختم می‌کردند، بدیشان «حلوای گرم» یا «شیرینی» و «نانِ تَنگ» (نازک) می‌دادند. سپس حافظان بیرون می‌رفتند؛ آن سه نیز در پی ایشان بیرون می‌رفتند و کلیددار بر در مقبره قفل می‌زد. جمعه‌ها همین رشته کارها را پیش از نماز جمعه به‌جا می‌آوردند (ش ۱۳۵). کلیددار قفل مقبره را می‌گشود و همهٔ ۲۴ قاری به مقبره درمی‌آمدند و تا وقت نماز قرآن می‌خواندند. آن‌گاه جملگی به‌صف بیرون می‌رفتند و سه قاری‌ای که نوبت قرائتشان بود نزد در می‌ماندند تا امامْ نمازگزاران جمعه را امامت کند. سپس ایشان مُصحفها فرومی‌بستند.[۹۶]

رشیدالدین، علاوه بر قرائت قرآن، مقرر کرده بود که قرآن و کتابهای دینی دیگر را استنساخ کنند. هر سال متولی بایست به کتابت دو کتاب می‌فرمود: یکی بایست مُصحفی سی جزوی به خط نیکو و

اعراب‌گذاشته و منقوط و مطابق یکی از قرائات سبعه با کاغذ بغدادی در قطع بزرگ بود (یعنی همان قطع خود *وقف‌نامه*)، با سرسورهٔ طلا و علامات آیات خمس و عشر و صحافی‌شده با جلد چرمین. دیوید جیمز[۱۰] جزو قرآنی در استانبول یافته که هیچ بعید نیست بخشی از یکی از آن مُصحفها باشد.[۹۷] دیگر سفارش سالیانهٔ جامع حدیثی بود به نام *جامع الاصول فی احادیث الرسول*. این سفارشها در بخش مربوط به کتابخانه و امور پیوسته بدان در *وقف‌نامه* شرح شده (ش ۱۳۳–۱۳۴)؛ اما هیچ‌گاه تصریح نشده است که این کتابها را بایست در کجا تهیه کنند. هر دو کتاب را پس از اتمام در مکانی رفیع در بین محراب و منبر ایوان جنوبی (مسجد جامع) می‌نهادند و نمازگزاران آنها را به پاس رشیدالدین می‌خواندند.[۹۸] در انجامهٔ هریک از این کتابها می‌آمده که رشیدالدین کتابت آن را در *وقف‌نامه*اش به عنایت خدای تعالی مقرر کرده است.

(10) David James

خواجه رشیدالدین به کتابت کتابهایی دیگر نیز فرمود. در ذیل متن اصلی *وقف‌نامه* حاشیه‌ای است (ش ۲۳۷–۲۵۲) که متولی را به سفارش کتابت سالیانه دو کتاب (یکی به عربی و یکی به فارسی) از آثار خود رشیدالدین موظف می‌کند؛ از جمله *مجموعة الرشیدیه* و *جامع التواریخ*. خصوصیات این نسخه‌ها مشابه نسخه‌های مربوط به کتابت مصحف و حدیث است: کاغذ مرغوب بغدادی، خط نیکو، مقابلهٔ دقیق با نسخهٔ اصل در کتابخانهٔ ربع رشیدی، جلد چرمی. متولی بایست کاتبانی برمی‌گزید که بتوانند کار را در ظرف سالی تمام کنند؛ و بایست جای مناسبی را در رَبع به کتابت و کتاب‌سازی اختصاص می‌داد. پس از اتمام کتابت، بایست با این کتابها چون کتب دینی رفتار می‌کردند: آنها را در ایوان قبله عرضه می‌داشتند و در محکمهٔ تبریز ثبت می‌کردند و به شهرهای گوناگون، از بزرگ و کوچک، می‌فرستادند. کتابها در دسترس مدرّس علوم دیگر [(علوم غیر تفسیر کتاب و حدیث)] و ده متعلم او در ربع رشیدی و طالبان دیگر در همهٔ ابواب‌البری بود که خواجه رشیدالدین در تبریز و سلطانیه و همدان و یزد نهاده بود و همچنین ابواب‌البر غازان در تبریز و بغداد که رشیدالدین متولی آنها بود. همهٔ این مکانها را توانستند در یک وقف‌نامه با «دیباچه»ای مشترک، بگنجانند که در پی آن امور خاص هر مکان ذکر شده بود؛ یک نسخه از آن وقف‌نامه بایست به *وقف‌نامهٔ* ربع رشیدی منضم می‌شد. چنین متونی را برای شهر بسطام نیز تهیه کرده بودند؛ اما «بقعهٔ» آنجا، از جمله یک داروخانه (بیت‌الادویه)، وقف‌نامه‌ای جدا داشت که بایست آن را در خاتمهٔ *وقفیهٔ جامع المبرّات و فهرست الخیرات رشیدی* می‌نوشتند.

هیچ سخنی از تصویرگری این کتابها نرفته است. محققان عموماً بر آن‌اند که نسخه‌های فراوان *جامع التواریخ* جملگی در ربع رشیدی کتابت شده است؛[۹۹] و ما نیز دیدیم که [در *وقف‌نامه*] غلامانی را به خطاطی و نقاشی و تذهیب گمارده بودند. با این حال، شواهد دیگری در همان زمان نشان می‌دهد که دست‌کم برخی از نسخه‌ها را در جاهای دیگری مصور کرده بودند. ابن‌فوطی (ف ۷۲۳ ق/۱۳۲۳ م)، تذکره‌نویس بغدادی، عفیف‌الدین محمد بن منصور (بن) بوصوبه قاشی [(کاشی)] نقاش را استادی متبحر خوانده که در فن نقاشی و تصویرگری ماهر بوده است («استاذٌ حاذقٌ ماهرٌ فی صنعتِ النّقشِ و التّصویر»). او نوشته که عفیف‌الدین را در سال ۷۰۵ ق/ ۱۳۰۵–۱۳۰۶ م در اردوگاه سلطان در اران دیده بوده که کتاب استاد و وزیر، رشیدالدین، را نقاشی می‌کرده است.[۱۰۰] کارهای دیگر در روضه سنتی‌تر بود. دو مؤذن از دو منارهٔ سردر بانگ نماز سرمی‌دادند (ش ۱۲۸). نمازگزارانِ جمعه را در ایوان جنوبی جای می‌دادند و جماعت افزون بر آن در حیاط و دیگر ایوانها می‌ایستادند (ش ۴۲، ۱۲۸). مدرّس در مساجد شَتَوی و صیفی قرآن و تفسیر و روایت تعلیم می‌کرد.

چنان که پیش‌تر گفتیم، در سدهٔ هشتم/ چهاردهم تصوف در حیات دینی ایرانیان نهادینه شده بود؛[۱۰۱] و ربع رشیدی، همچون بیشتر مقابر دیگر، خانقاهی با شیخ و صوفیان مقیم داشت. کار شیخ فقط آن نبود که مریدان را در مسیر سیر و سلوک دست‌گیری کند؛ بلکه امامت نیز می‌کرد (ش ۱۵۶). [در *وقف‌نامه*،] به شمعهای خاص و طعام برای ۲۴ مجلس شبانه‌ای هم که بایست در طول سال برگزار می‌شد مال اختصاص داده‌اند؛ اما جزئیات برنامهٔ آن ذکر نشده است.

معیشت و تأمین کارکنان و غلامان ربع رشیدی

شامل تدارک مسکن آنان نیز می‌شد. بسیاری از ایشان در خود ربع رشیدی می‌زیستند و دیگران در حومهٔ آن. سهمیهٔ روزانهٔ نان به‌دقت تنظیم شده بود: روزانه دو من برای بیشتر کارگران؛ تا ده من برای متخصصان، با اقسامی خاص از نان که به‌دقت تشریح شده (گرده‌هایی به طرز قریهٔ سیجان و نان فُرنیِ[۱۰۲] یک‌چارکی و جز اینها) و وضع تدارک آنها فهرست شده است (نمک بسیار نزنند؛ و مگر در وقت قحطی، جو به کار نبرند) (ش ۱۵۶–۱۶۴). هر صبح، در وقت طلوع، نانوایان نانها را می‌فرستادند تا درستی وزنشان را با «قبّان» و «ترازو» بسنجند. این قپان و ترازو را تابستانها در صحن مفتح‌الابواب می‌آویختند و زمستانها در مدخل روضه. مأموران تحویل (مشایان)، که متولیْ آنان را معین می‌کرد، نانها را در سبدهای بزرگ می‌نهادند و به آنکه سزاوار بود تحویل می‌دادند. وظیفهٔ ایشان بود که مراقب باشند که همواره نانها تازه باشد.

اجزا و طرز پخت دیگر غذاها را نیز یک‌به‌یک برشمرده‌اند (ش ۱۴۰–۱۴۳). برای چاشت به هر یک از ۳۵ مقیم دارالضیافه دو کاسه آش اختصاص داده‌اند (ش ۱۴۱). محتوای هفتاد کاسه‌ای که تدارک می‌کردند بر سه قسم بود: بیست کاسه «حلیمانه» (آش گندم و جو پوست‌کنده)؛ ۳۵ کاسه «ترشی» از دانهٔ انار ترش و مویز یا سماق یا سرکه یا ماست و گوشت؛ پانزده کاسه آش نخود با گوشت.[۱۰۳]

در *وقف‌نامه* از لباس مقیمان ربع رشیدی سخنی نرفته؛ اما مراقبت طبی ذکر شده است. پزشک مسئول به بالین همهٔ بیماران می‌رفت؛ چه مقیم و چه میهمان و چه کارگر (ش ۱۴۷). بیمارستان در روزهای دوشنبه و پنجشنبه گشوده بود تا داروهایی را که فهرست شده بود پخش کنند (ش ۱۴۶). لازمهٔ این کار حضور خازن و دواساز (شراب‌دار) بود. داروخانه را مهر و موم می‌کردند و فقط خازن می‌توانست بدان دررود. بیمارانْ نزدیک درِ مشبک (شبکه) می‌آمدند و در صفه می‌نشستند. جلو صفه را با شبکه می‌بستند (ش ۱۸۲). پزشک نزدیک شبکه می‌نشست و نسخه می‌نوشت. نسخه را از پسِ شبکه به خازن می‌داد (ش ۱۴۷). او دارو را می‌آورد و از پشت شبکه به بیمار می‌داد. پزشک برای تعلیم طب اندکی مزد (۱۸۰ دینار) بیش از کار طبابت (۱۵۰ دینار) می‌گرفت. دو طبیب متعلم با تعالیمی که در رواق بیمارستان در نزدیکی شبکهٔ ضلع جنوبی می‌گرفتند [پزشک را] یاری می‌کردند.

بخشی از ربع رشیدی نیز به صدقات عمومی اختصاص داشت. رشیدالدین مخارج دارالمساکینی را در بازار مجاور ربع رشیدی تعهد کرده بود (ش ۱۴۳–۱۴۵). در آنجا آش‌خانه‌ای در هر روز به صد تن مسکین طعام می‌داد ــــ هر تن یک پیاله آش و نیم من نان، از آن نوع که در تبریز به «نان سیجانی» معروف بود.[۱۰۴]

طرز توزیع طعام را هم تشریح کرده‌اند، که به توزیع غذا در زندان می‌مانَد. در ساعت مقرر، قفل درِ دارالمساکین را می‌گشودند و صد تنِ نخست را می‌پذیرفتند. پس بر در قفل می‌نهادند تا کسی دزدانه بدان در نیاید. فقیران به‌صف در صفه‌ها (ایوانها یا رواقها) می‌نشستند و تا همه نمی‌نشستند لقمه‌ای غذا بدیشان نمی‌دادند. پنج تن که به صف در جانب راست در بودند پیش از همه برمی‌خاستند و به جانب شبکهٔ جلو مطبخ می‌رفتند. مطبخی از پسِ شبکه به هر تن دو ملعقه آش، به اندازه‌ای معین، و نیز دو گرده نان می‌داد. آنان یا آن را در همان‌جا می‌خوردند یا با خود می‌آوردند و کودکان را در آن شریک می‌کردند. در دارالمساکین، آش را در کاسهٔ سفالین به مسکینان می‌دادند.

چون آن پنج تن غذا می‌گرفتند، به جایگاه خود بازمی‌گشتند و پنج تن بعدی برمی‌خاستند و بر همان نَسَقْ طعام می‌گرفتند. وظیفهٔ فرّاش آن بود که بر قفل بودن در مراقبت کند تا آنکه هر که در آنجا به تناول مشغول است غذای خود را تمام کند و همهٔ کاسه‌ها را بازگردانند؛ و اطمینان یابد که هر که غذا بیرون می‌برد کاسه از آنِ خود او باشد. از اینجا معلوم می‌شود که کاسهٔ سفالینْ قیمتی بوده است.[۱۰۵]

دیگر کار خیر در ربع رشیدی تعبیهٔ اقامتگاه برای مسافران بود. میهمانان ممتاز در [غرفه‌های بالای] درگاه اقامت می‌کردند و دیگران در جانب چپ دارالضیافه. سیّاحان رهرو در آن روزگار بسیار بودند. شاید این امر، دست‌کم تا حدی، به فزونی مقابر و مزارات در ایران در نیمهٔ نخست قرن هفتم/ چهاردهم مربوط باشد. ابن فوطی چند روز در مدرسهٔ مجاور جامع تبریز ماند و از جانب مدرّس آنجا بدو جامه و مال دادند.[۱۰۶]

ابن بطوطه، سیاح مغربی، روزگاری چند را در سفر از شمال افریقا تا چین سپری کرد و خرج سفر او را دیگران می‌دادند.[۱۰۷] درست در همان زمان بود که مجموعه‌هایی چون سیدی بومَدْیَن در شمال افریقا پدید آمد.[۱۰۸]

میهمانان می‌توانستند تا سه روز در ربع رشیدی بمانند و در دارالضیافه غذا بخورند. در دارالضیافه، بدیشان همان صبحانهٔ مجاوران را می‌دادند: نیم‌من نان و دو کاسه آش. در پایان روز، نیم‌منِ دیگر نان و کاسه‌ای از هر «خوارش» فراهم می‌آوردند: میوه (فواکه)، «لبنیات»، سبزیهای در سرکه نهاده (مخلّلات)، «شیرینها»، «ترشیها». برای حیوانات علوفه تدارک نمی‌کردند؛ اما متولی نیاز آنان به نعل را برمی‌آورد. شبانگاه به همه چراغ و آب و لحاف می‌دادند (ش ۱۴۲-۱۴۳).

تعبیهٔ اقامتگاه برای میهمانان بی‌شک در ذیل عنوان هدفهای خیریه صورت می‌گرفت، اما در عین حال، با امر تجلیل نیز مطابقت یافته بود؛ زیرا امید بود که میهمانان بر روح واقف آنجا رحمت بفرستند، به‌ویژه از آن رو که مکان مقبره در پس محراب مسجد جامع بود. تعیین حدّ سه روز برای اقامت این مسافران نیز نشان می‌دهد که خدمت خیریهٔ مجموعه فرع بر فواید تجلیلی و دینی آن بوده است. چهار امر درهم‌تنیده ــ یعنی توارث و تجلیل و تقوا و عمل حسنه ــ شاید انگیزهٔ برپا کردن بیشتر مقابر بوده باشد؛ با این حال، ربع رشیدی به منزلهٔ پدیده‌ای فوق‌العاده در سدهٔ هشتم/ چهاردهم تشخص دارد؛ در زمانهٔ خود از نظر مال‌داری و کاردانی و کرَم رشیدالدین برجسته است و در زمانهٔ ما به سبب باقی ماندن وقف‌نامهٔ مفصّلش، که منظری بی‌همتا از آن عالم را پیش روی ما می‌گشاید.□

پیوست ۱. اصطلاحات معماری در *وقف‌نامهٔ* ربع رشیدی

آشکوب: طبقه. بناهای ربع رشیدی عموماً دوطبقه بوده است («زیرین» و «بالا»).

ابواب‌البر: در لغت به معنای درهای خیر. بنیادی خیریه، معمولاً شامل یک مقبره. خواجه رشیدالدین در *تاریخ مبارک غازانی* به شرح «ابواب‌البر»ی که غازان در تبریز و همدان و شهرهای دیگر نهاده بود، موقوفات و «تربتها» و درآمدهای مختص آنها پرداخته است.[۱۰۹]

ابوالقاسم کاشانی مجموعهٔ مقبرهٔ الجایتو در سلطانیه را «ابواب‌البر»ی مشتمل بر چند مکان مهم ــ از جمله چند مدرسه، یک خانقاه، بیمارستان، دارالضیافه، دارالحفّاظ ــ تا نوزده بنا وصف کرده است.[۱۱۰]

بارو: دیوار شهر یا قلعه

باغچه: باغ کوچک

بقعه: بنا؛ [پاره‌ای از زمین]؛ در جمع [(بقاع، بقعه‌ها)] به معنای مجموعه، که معمولاً بخشی از موقوفه‌ای است و به مقبره‌ای متصل است.[۱۱۱]

بیت‌الادویه: داروخانه؛ مترادف مخزن ادویه

بیت‌التعلیم: اتاقی برای تعلیم قرائت قرآن به یتیمان که در روضه در نزدیکی ایوان جنوب غربی قرار داشت.

بیت‌الحفّاظ: ← دارالحفّاظ

بیت‌الطّبیب: ← دارالطّبیب

بیت‌الکُتُب: ← کتابخانه

تاب‌خانه: در لغت به معنای اتاق گرم، اتاق زمستانی در خانقاه که در آنجا افروختن آتش مجاز بوده است.

تنور: [حفره‌ای خُم‌مانند در دل زمین برای نان پختن]

جامات: نورگیرهای سقفی در ایوان خانقاه. در *تاریخ یزد*، کوشکی با «جامها»یی بر فراز آن ذکر شده است.[۱۱۲]

حجره: اتاق؛ غالباً مترادف سرای یا سرایچه

حمام: گرمابه

حوائج‌خانه: انبار مواد غذایی؛ انبار آشپزخانه[۱۱۳]

حوض آب: آب‌دان. [در ربع رشیدی،] حوضی در وسط روضه قرار داشته است.

خانقاه: مکانی برای تجمع و اقامت صوفیان، یکی از چهار بخش اصلی ربع رشیدی

خانه: اتاق

دارالحفّاظ: مکان حافظان [(قاریان)] قرآن، اتاق گنبدین اصلی در مقبرهٔ رشیدالدین، که در آنجا برای ثواب رساندن به رشیدالدین قرآن می‌خواندند.[۱۱۴] مترادف بیت‌الحُفّاظ.

دارالشّفاء: بیمارستان، یکی از چهار بخش اصلی ربع رشیدی، مترادف داروخانه

دارالضیافه: سرای پذیرایی از میهمانان، احتمالاً برای خاندان رشیدالدین، یکی از چهار بخش اصلی ربع رشیدی

دارالطبیب: اقامتگاه طبیب در بیمارستان، مترادف

بیت‌الطبیب
دارالکُتُب: ← کتابخانه
دارالمساکین: خانهٔ فقیران، آش‌خانه‌ای در بازار برای اطعام روزانه یکصد مسکین
دارالمَصاحِف و کتب الحدیث: مخزن کتابهای دینی و احتمالاً محل کتابت آنها
داروخانه: بیمارستان، یکی از چهار بخش اصلی ربع رشیدی، مترادف دارالشفاء
در: مدخل، مترادف درگاه
درگاه: سردر، در اینجا با واژهٔ عربی بوّابه مترادف است. سردر ربع رشیدی (درگاه بیرونی یا درگاه اولین) بنایی دوآشکوبه بود با دو مناره در طرفین.
دهلیز: معبر روباز، مانند حیاط ورودی؛ معبر سرپوشیده، مانند هشتی
راه: گذرگاه، معبر
رَقَبه: جای محصور
رواق‌المرتّبین: در لغت به معنای رواق بیماران، بخشی در بیمارستان برای تهیهٔ دارو و شربت و آش برای بیماران، تعلیم طب و بستری کردن بیماران
روزنةالحیات: در لغت به معنای روزنهٔ زندگی، ایوانکی مشرف بر اتاق زمستانی (تاب‌خانه) در خانقاه
روضه: یکی از چهار بخش اصلی ربع رشیدی، شامل مقبرهٔ بانی، مساجد زمستانی و تابستانی، مکانهایی برای تعلیم و اقامت
زیرزمین: سرداب، مترادف سردابه
ساباط: رواق یا کوچهٔ سرپوشیده، در ربع رشیدی ساباطی به خانقاه و بیمارستان متصل بوده است
سرایچه: اتاق، مترادف حجره
سردابه: سرداب، مترادف زیرزمین
شاهنشاهی: [در لغت به معنای] سلطنتی، غرفه یا ایوانگاهی که از آنجا جمع صوفیان را در خانقاه تماشا می‌کردند، مترادف شاه‌نشین.
شبکة: پنجرهٔ مشبک، شِباک
شراب‌خانه: جای شربت، مکانی که در آنجا برای بیماران بیمارستان شربت تهیه می‌کردند
صحن: حیاط
صفهٔ صدر: ایوان قِبلی در روضه، که مسجد جامع تابستانی بوده است
صفه: غالباً ایوان، و همچنین پس‌نشستگی دیوار یا رواق یا تختگاه. منظور از چهارصفه طرح رایج و رسمی چهارایوانی و نیز اتاقی چهار گوش است که در هر ضلع آن شاه‌نشین باشد.
طَنَبی: اتاق تابستانی. در *تاریخ جدید یزد*، گاه کوشکی در باغ یا اتاقی در بالاخانه است[۱۱۵]
عماره: بنا، عمارت
غرفه: اتاق، معمولاً در آشکوب بالا
غلام‌گردش: ایوانک طویل، معبر. غلام‌گردش ربع رشیدی چهار صفه داشته است
فرجاب: (احتمالاً) استراحتگاهی مشرف بر حوض
کتابخانه: مکان نگهداری کتاب، مترادف دارالکتب و بیت‌الکتب
کوچه: معبر شهری
گنبد: اتاق گنبددار، مترادف قبه. روضه دو گنبد داشت، یکی مقبره و دیگری مسجد زمستانی.
مَبْرَز: آبریزگاه
مخزن ادویه: داروخانه، مترادف بیت‌الادویه
مخزن: انبارِ خانهٔ متولی، که صندوقی برای مال و دفاتر حساب داشت.
مسجد شَتَوی: مسجد زمستانی، اتاقی گنبدین در جوار ایوان جنوب غربی در روضه
مسجد صیفی: مسجد تابستانی، ایوان جنوبی در روضهٔ ربع رشیدی
مَسلَخ: رختکن حمام
مطبخ: آشپزخانه
مَفْتَح‌الابواب: در لغت به معنای جای گشوده شدن درها، حیاط پشت سردر اصلی
مَمَر: معبر، اعم از راهرو یا حیاط یا مجرای آب
مناره: منار، در طرفین سردر اصلی ربع رشیدی دو مناره بود که در آنها اذان می‌گفتند
یک‌دنده: آجرچینی تیغه‌ای[، یعنی چیدن آجرها از سمت بُعد کوچک‌تر یا قطرشان]. شاید مقصود از آن تسهیلِ زدنِ تویزه‌ها یا طاق آهنگ برای [پوشاندن حیاطهای کوچک و] افزودن اتاقی تابستانی باشد.

پیوست ۲. کسان گماشته در ربع رشیدی

الف) متخصصان وظیفه‌خوار

مکان	عنوان	مزد سالیانه (دینار)	سهمیهٔ روزانهٔ نان (من)
مقبره (روضه)			
	۱ خازن (کلیددار)	۳۰۰	۴
	۲۴ حافظ (قاری قرآن)	۵۰	۳
مساجد			
	۱ امام	۱۲۰	۶
	۲ مؤذن	۴۵	۴
	۱ واعظ	۶۰	۵
	۱ مدرّس تفسیر و حدیث	۱۵۰	۱۰
	۱ مدرّس سائر علوم	۵۰۰	۱۰
	۱۲ طالب علم/متعلم/فقیه/مُعید	۳۰	۳
	۱ مُعید (مقرّر)	۲۰۰	۶
	۱ مرتّب (سرپرست)	۱۲۰	۴
بیت‌التعلیم			
	۱ معلم	۱۲۰	۴
	۱۰ یتیم	۱۲	۱
	۱ اتابک (سرپرست)	۶۰	۲
کتابخانه			
	۱ خازن (سرپرست و سرایدار)	۳۰	۳
	۱ مُناول (باربر و خادم)	۳۰	۲
خانقاه			
	۱ شیخ	۱۵۰	۱۰
	۵ صوفی	۳۰	۳
	۱ خازن (سرایدار)	۳۰	۲
	۱ خادم	۴۰	۲
بیمارستان			
	۱ طبیب	۳۳۰	۱۰
	۱ متعلم طب	۳۰	۳
	۱ جراح، کَحّال (چشم‌پزشک)	۱۰۰	۵

ب) کارگران (عمله)

مکان	عنوان	مزد سالیانه (دینار)	سهمیهٔ روزانهٔ نان (من)
مقبره (روضه)			
	۱ فرّاش (رفتگر)	۴۰	۲
	۲۴ حافظ (قاری قرآن)	۵۰	۳
مساجد			
	۱ قیّم (سرایدار و خادم)	۳۶	۲
	۱ سقّاء	۵۰	۲
	۲ فرّاش (نظافتچی)	۳۰	۲
	۲ بوّاب (دربان)	۳۰	۲
	۱ مشعله‌دار	۳۰	۲
خانقاه			
	۱ فرّاش	۳۰	۲
	۱ سقّاء	۵۰	۲
	۱ بوّاب (دربان)	۳۰	۲
	۱ مشعله‌دار/ سراجی	۳۰	۲
دارالضیافه			
	۱ خادم	۳۰	۲
	۱ فرّاش (رفتگر)	۳۰	۲
	۱ مطبخی (آشپز)	۳۰	۱
	۱ سقاء	۵۰	۲
	۱ بوّاب (دربان)	۳۰	۲
	۱ مشعله‌دار/ سراجی	۳۰	۲
بیمارستان			
	۱ شراب‌دار (داروساز)	۴۰	۴
	۱ خازن (سرایدار، انباردار)	۳۰	۳
	۲ خادم/ قیّم	۳۰	۲
	۱ سقاء	۵۰	۲
	۱ فرّاش (رفتگر)	۳۰	۲
	۱ بوّاب (دربان)	۳۰	۲
	۱ مطبخی (آشپز)	۳۰	۲

مکان	عنوان	مزد سالیانه (دینار)	سهمیهٔ روزانهٔ نان (من)
دارالمساکین			
	۱ بوّاب (دربان)	۱۰	۲
	۱ مطبخی (آشپز)	۱۰	۲
	۱ شاگرد (شاگرد آشپز)	۱۰	۲
	۱ مرتّب (سرپرست)	۳۰	۲

ج) غلامان و دیگران

مکان	عنوان	مزد سالیانه (دینار)	سهمیهٔ روزانهٔ نان (من)
	۲۲۰ غلام	–	۳
	۲۰ ترک	–	۲
	۵۰ باغبان	–	۲
	۳۰ کهریزکن (مقنی)	–	۲
دیگران			
	۱ اسفهسالار	۴۰	۳
	۹ سرهنگ	۳۰	۳
	۳ بیک (سرخادم)	۵۰	۲
	۱ معمار اصل رقبهٔ ابواب‌البر	۵۰	۲

کتاب‌نامه

ابن فوطی. *{تلخیص} مجمع الآداب فی معجم الالقاب*، تصحیح مصطفی جواد، دمشق، ۱۹۶۲ به بعد، ج ۴.

افشار، ایرج. *یادگارهای یزد*، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸-۱۳۵۴، ۳ ج.

جعفر بن محمد بن حسن جعفری. *تاریخ یزد*، تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۳۷.

حسین بن محمد علوی آوه‌ای. *ترجمهٔ محاسن اصفهان*، تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۸.

حقی قونیه‌لی، ابراهیم. *قونیه تاریخی*، قونیه، ۱۹۶۴.

حقیقت، عبدالرفیع. *تاریخ سمنان*، سمنان، ۱۳۵۲.

حمدالله مستوفی قزوینی. *نزهة القلوب*، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۶.

رشیدالدین فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن عالی همدانی. *وقفنامهٔ ربع رشیدی*، نسخهٔ چاپی، تصحیح مجتبی مینوی و ایرج افشار، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶.

_____ . *وقفنامهٔ ربع رشیدی*، نسخهٔ خطی طبع‌شده، با مقدمهٔ ایرج افشار و مجتبی مینوی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.

_____ . *وقفنامهٔ ربع رشیدی (الوقفیهٔ الرشیدیه بخط الواقف فی بیان شرائط امور الوقف و المصارف)، چاپ حروفی از روی نسخهٔ اصل*، به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار، با همکاری عبدالعلی کارنگ در تصحیح قسمت مربوط به آذربایجان، تهران، انجمن آثار ملی، ۲۵۳۶.

فیروزآبادی. *القاموس المحیط*، قاهره، ۱۳۵۷ق.

قاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد. *تاریخ اولجایتو*، تصحیح م. همبلی، تهران، ۱۳۴۸.

کاتب، احمد بن حسین بن علی. *تاریخ جدید یزد*، تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۵.

کارنگ، عبدالعلی. *آثار باستانی آذربایجان*، تهران، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۱، ج ۱.

مدرسی طباطبایی. *تربت پاکان*، قم، ۱۳۵۵، ۲ ج، ج ۱.

معین‌الدین نطنزی، *منتخب التواریخ معینی*، تصحیح جی. آوبین، تهران، ۱۳۳۶.

Afshār, Iraj. “Architectural Informations through the persian Classical Texts”, in: *Akten des VII, International Kongresses für iranische kunst und Archäologie, München, 7-10 September 1976, Archäologiesche Mitteilungen aus Iran Supplement 6,* Berlin, 1979.

Aslanapa, Oktay. *Turkish Art and Architecture*, New York, 1971.

Bartol’d, V. V. “O Pogrebenii Timura”, transl. Rogers as “The Burial of Timur”, in: *Iran*, XII (1974), pp. 78-79.

———. “The Burial Rites of the Turks and the Mongols”, in: *CAJ*, XIV (1970), pp. 223-227.

Bausani. “Religion in the Saljuq Period”, in: J. A. Boyle (ed.), *Cambridge History of Iran, V. The Saljuq and Mongol Periods*, Cambridge, 1968.

Berchem, Max van. *Matériaux pour un Corpus Inscriptionum Arabicarum*, Egypte 1, Mémoires de la Mission Archéologique Française Caire, 19, Cairo, 1900.

Blair, Sheila S. “The Coins of the Later Ilkhanids: A Typological Analysis”, in: *JESHO*.

———. “The Coins of the Later Ilkhanids: Mint Organization, Regionalization, and Urbanism”, in: *American Numismatic Society Museum Notes*, XXVVII (1982), pp. 209-227.

———. “The Interlaced Kufic Inscription on the Tomb Tower at Bastām”, in: Ch. Adle (ed.), *Recherches Sur L’art et L’archéologie de l’Iran*, Paris, 1982, pp. 237-255.

———. *The Shrine Complex at Natanz, Iran*, Ph. D. diss, Harvard University, 1980.

Ibn Baṭṭūṭa. *Voyages*, ed. C. Defrémery and B. R. Sanguinetti, Paris, 1874-1879.

Ibrahim, Laila. "Middle-class Living Units in Mamluk Cairo: Architecture and Terminology", in: *AARP*, XIV (1979), pp. 24-25.

Inal, Güner. "Some Miniatures of the Jäme'al-Tavarikh in Istanbul, Topkapi Museum Hazine Library No. 1654", in: *Ars Orientalis*, V (1963), pp. 163-175.

Ipşiroĝlu, M. S. *Saray Alben*, Wiesbaden, 1965.

James, David. "An Unknown Manuscript Written for the Vizier Rashīd al-Dīn", in: *Islamic Art*, I (forthcoming).

Lamei Mostafa, Saleh. *Kloster und Mausoleumdes Farag ibin Barqūq in Kairo*, Instituts Kairo, Islamische Reihe, 2, Glückstadt, 1968.

Levy, Reuben. "Letters of Rashīd al-Dīn Fadl-allāh", in: *JRAS* (1946), pp. 74-78.

Marçais, George. *L'architecture musulmane d'Occident*, Pris, 1954.

Marçais, William and George. *Les Monuments arabes de Tlemcen*, Paris, 1903.

Meinecke, Michael. *Fayencedekorationem Seldschkischer Sakralbauten in Kleinasien, Deutsches Archäologisches Insititut, Istanbuler Mittelilungen*, Supplement 13, 2 vols., Tübingen, 1976.

Morton, A. H. "The Ardabīl shrine in the Reign of Shāh Tahmāsp I", in: *Iran*, XII (1974), pp. 31-63 and XIII (1975), pp. 39-58.

O'Kane, Bernard. "Tāybād, Turbat-i Jām and Timurid Vaulting", in: *Iran*, XVII, London, 1940, pp. 207-214.

———. "The Madrasa al-Ghiyāsiyya at Khargird", in: *Iran*, XIV, London, 1976.

Petech, Luciano. "Les marchands italiens dons I'empire mongol", in: *JA*, CCL (1962), pp. 549-574.

Pope, A. U. and P. Ackerman (eds.), *Survey of Persian Art*, Oxford, 1939.

Pugachenkova, G. A. and L. I. Rempel. *Istoriya iskusstva Uzbekistana*, Moscow, 1965.

al-Qāsimī, M. 'Abd al-Quddūs (ed.). "Talkhīs", V, in: *Oriental College Magazine*, Lahore, XVII, (1941).

Rice, David T. *The Illustrations to the "World History" of Rashīd al Dīn*, ed. Basil Gray, Edinburgh, 1976.

Rogers, J. M. "Evidence for Mamlūk-Mongol Relations, 1260-1360", in: *Colloque International sur L'Histoire du Caire*, Cairo, 1972, pp. 385-403.

———. "Seljuk influence on the Monuments of Cairo", in: *Kunst des Orients*, VII (1970-1971), pp. 40-68.

———. *The Spread of Islam*, London, 1976.

———. "The date of the Çifte Minare Medrese at Erzurum", in: *Kunst des Orients*, VIII (1974).

Sauvaget, Jean. *La Mosquée omeyyade de Medine*, Paris,

Bosworth. C. E. "Buk'a", in: *EI² Suppl.*, art.

Brandenburg, Dietrich. *Islamische Baukunst in Ägypten*, Berlin, 1966.

Central Asiatic Journal, XIV (1970).

Combe, Ét., J. Sauvaget and G. Wiet (eds.), *Répertoire chronologique d'épigraphie arabe*, Cairo, 1931 ff, 16 vols., vol. XIV.

Creswell, K. A. *Early Muslim Architecture*, Oxford, 1932.

———. *The Muslim Architecture of Egypt*, Oxford, 1952 and 1959, 2 vols.

Dodd, Erica. "The Image of the Word: Notes on the Religious Iconography of Islam", in: *Berytus*, XVII (1969).

Dozy, R. *Supplément aux dictionnaires arabes*, Leiden, 1881.

Falina, I. "K voprosu o podlinnosti perepiska Rashid al-Din", in: *Vestnik Leningradskogo Gosudarstvennogo Universiteta*, IX (1948), pp. 124-130.

———. *Pamiatniki Pis'mennosti Vostoka*, Moscow, 1971.

Fernandes, Leonor. "Three Sūfi Foundations in d 15th Century Waqfiyya", in: *Annales Islamologiques*, XVII (1981).

Godard, André. "Khorāsān", in: *Athar-é Iran*, IV (1949).

———. "Voutes iraniennes", in: *Athar-é Iran*, IV (1949).

Golombek, Lisa. "The Chronology of Turbat-I Shaikh Jām", in: *Iran, IX*, (1971).

———. "The Cult of Saints and Shrine Architecture in the Fourteenth Century", in: *Near Eastern Numismatics, Iconography, Epigraphy, and History: Studies in honor of George C. Miles, ed. D. Kouymjian, Beirut*, 1974, p. 419-430.

———. *The Timurid Shrine at Gazur Gah*, Toronto, Royal Ontario Museum Art and Archaeology Occasional Paper, 15, 1969.

Goodwin, Godfrey. *A History of Ottoman Architecture*, London and Baltimore, 1971.

Grabar, Oleg. "Īwān", in: *EI²*.

———. "The Visual arts", in: R. N. Frye (ed.), *Cambridge History of Iran, IV, From the Arab Invasion to the Saljuqs*, Cambridge, 1975.

Gray, Basil. *The World History of Rashīd al Dīn: A study of the Royal Asiatic Society Manuscript*, London, 1979.

Grey, Charles Jr., *A Narrative of Italian Travels in Persian*, Hakluyt Society, XLIX, London, 1873.

Hoag, John. *Islamic Architecture*, New York, 1976.

Holod, Renata. *Monuments of Yazd, 1300-1450: Architecture, Patronage, and Setting*, Ph. D. diss., Harvard University, 1972.

1943.

Ünsal, Behçet. *Turkish Islamic Architecture*, London, 1973.

Wilber, Donald and M. Minovi. "Notes on the Rab'-I Rashidi", in: *Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaeology*, V (1938), pp. 247-259.

Wilber, Donald. "The Development of Mosaic Faience in Islamic Architecture in Iran", in: *Ars Islamica*, VI (1939).

_____. *The Architecture of Islamic Iran: The Īlkhanid Period*, Princeton, 1955.

پی‌نوشتها:

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Sheila Blair, "Ilkhanid Architecture and Society: An Analysis of Endowment Deed of the Rab'-e Rashīdī", in: *Journal of Persian Studies*, no. 22 (...), pp. 67-90.

2. Qayyoomi@eiah.org

استادیار دانشکدهٔ معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی و عضو وابستهٔ فرهنگستان هنر

۳. هیچ زندگی‌نامه‌ای از این شخصیت برجسته در دست نیست؛ در ضمن، نک: مقالات گوناگون عرضه‌شده در همایشی در تجلیلی ششصدوپنجاهمین سالگرد تولد او در تبریز و تهران در ۱–۶ نوامبر ۱۹۶۹، چاپ‌شده در:

Central Asiatic Journal, XIV (1970).

۴. آشکارترین جنبهٔ اصلاح اقتصادی او تغییر پول رایج بود. نک:

Sheila Bleir, "The Coins of the Later Ilkhanids: A Typological Analysis"; idem, "The Coins of the Later Ilkhanids: Mint Organization, Regionalization, and Urbanism".

۵. قسمتهایی از نسخه‌های مصور *جامع التواریخ* باقی مانده است. این دو نسخه تصاویری دارد که هم‌زمان با متن تهیه شده است:

David T. Rice, *The Illustrations to the "World History" of Rashīd al Dīn*;
Basil Gray, *The World History of Rashīd al Dīn: A study of the Royal Asiatic Society Manuscript*;

در حالی که نسخه‌ای دیگر، که در کتابخانهٔ کاخ توپقاپی است، تصاویری دارد که بعداً بدان افزوده‌اند:

Güner Inal, "Some Miniatures of the Jäme'al-Tavarikh in Istanbul, Topkapi Museum Hazine Library No. 1654".

به‌علاوه، جی. ام. راجرز (J. M. Rogers) گفته است که قطعاتی که به مرقع دایز در برلین ملحق شده (که بخشی از آن با این مشخصات به چاپ رسیده است: M. S. Ipşiroğlu, *Saray Alben*) در اصل تصاویر *تاریخ مبارک غازانی* بوده که در اوایل قرن هشتم/ چهاردهم هنرمندان تعلیم‌دیده در محیط مغولی پدید آورده بودند؛ در «یادداشتی در شمایل‌نگاری» که او در پی ترجمه‌اش از مقالهٔ بارتولد با عنوان «آداب تدفینی ترکان و مغولان» آورده است— با این مشخصات:

V. V. Bartol'd, "The Burial Rites of the Turks and the Mongols".

6. Donald Wilber and M. Minovi, "Notes on the Rab'-i Rashidi"; Donald Wilber, *The Architecture of Islamic Iran: The Īlkhanid Period*, pp. 129-131.

۷. *وقف‌نامهٔ ربع رشیدی، نسخهٔ خطی تصحیح‌شده*، با مقدمهٔ ایرج افشار و مجتبی مینوی؛ *وقف‌نامهٔ ربع رشیدی، نسخهٔ چاپی*، تصحیح مجتبی مینوی و ایرج افشار.
شماره‌هایی که در متن در درون پرانتز آمده راجع به شمارهٔ صفحهٔ مربوط در همین نسخهٔ چاپی *وقف‌نامه* است.
محققان به این نسخه، که در تملک خاندان سراج میر تبریز بوده است، از زمان همایش مربوط به رشیدالدین در سال ۱۹۶۹ توجه کردند. به نظر مصححانِ این نسخه (مقدمه، ص ۲۶–۳۱)، بیشتر اصل سند به خط خود رشیدالدین است و مابقی به خط قاضی‌ای همعصر او در تبریز. رشیدالدین خودْ نسخهٔ آن قاضی را با نسخهٔ اصلی مقابله کرده و نوشته است: «بَلَغْتُ المقابله» ([به مقابله رسیدم و] نسخه را تأیید می‌کنم) (ش ۱–۴). بعداً صفحاتی را به همان اندازه (که اکنون آن را در ابعاد ۲۷ در ۳۶ بریده‌اند، اما در اصل بزرگ‌تر بوده) از دو یا سه نسخهٔ دیگر بدان افزوده‌اند. از ۱۹۱ برگه [(۳۸۲ صفحهٔ)] این نسخه، ۲۴۶ صفحه به نسخهٔ اصلی تعلق دارد و ۱۳۶ صفحه به نسخه‌های متأخر بر آن.
نسخهٔ چاپی مشتمل است بر: ۱) بخشی که به خط رشیدالدین نیست، دربارهٔ موقوفات و درآمدهای آن (ش ۱–۲۲)، آغاز این بخش مفقود است؛ ۲) استشهادیه‌هایی مربوط به سال ۷۰۹ ق/ ۱۳۰۹ م به بعد، شامل دو استشهادیهٔ مورخ ۷۵۰ ق/ ۱۳۴۹ م و ۷۸۵ ق/ ۱۳۳۸ م (ش ۲۲–۲۳)؛ ۳) متن اصلی (ش ۳۴–۲۳۶)، به‌جز فهرست املاک یزد (ش ۴۵–۱۰۳) که همه در ید رشیدالدین بوده است، با برگه‌ای با سه شمسهٔ مذهّب و عنوان کتاب آغاز می‌شود، «الوقفیة الرشیدیة بخط الواقف فی بیان امور الوقف والمصارف» («وقف‌نامهٔ رشیدیه به خط واقف دربارهٔ امور وقف و مصارف آن»)، و با رقم رشیدالدین و تاریخ ۱ ربیع‌الاول ۷۰۹ ق/ ۹ اوت ۱۳۰۹ م خاتمه می‌یابد؛ ۴) بخشی که به انتهای *وقف‌نامه* افزوده‌اند و بیشتر دربارهٔ شروط استنساخ کتابهای رشیدالدین است و تاریخ غرهٔ ذی‌الحجه ۷۱۳ ق/ ۱۹ مارس ۱۳۱۴ م را دارد، این بخش به خط رشیدالدین نیست، بلکه بخشی کوتاه است از ابتدای کتاب با قطعه‌ای افزوده که در دو نسخه هست (ش ۲۳۷–۲۵۲)؛ ۵) شرح موقوفات تبریز و سراه و مرند و زنوز، مورخ غرهٔ شعبان ۷۱۶ ق/ ۱۹ اکتبر ۱۳۱۶ م، که آن نیز به خط دیگری است (ش ۲۵۳–۲۸۳)، چون برگه‌های آن به همان قطع نسخهٔ اصلی بوده، آشکارا با آن درآمیخته بوده، اما ظاهراً ادامهٔ نسخهٔ اصلی است که فاقد چنین بخشی است.
متأسفانه این بخش سخت آسیب دیده بوده است؛ لذا از دکتر عبدالعلی کارنگ خواستند تا در بازنویسی آن کمک کند.
مجموعه‌ای از مکاتبات رشیدالدین نیز باقی مانده است:

Falina, *Pamiatniki Pis'mennosti Vostoka*, p. 17;
اگرچه برخی از محققان غربی در اعتبار این نامه‌ها تردید کرده‌اند؛ مانند:
Reuben Levy, "Letters of Rashīd al-Dīn Fadl-allāh";
محققان شوروی [سابق] با این نقد مخالفت کرده‌اند:
Falina, "K voprosu o podlinnosti perepiska Rahid al-Din".
با این حال، در تهیهٔ این مقاله از آنها استفاده نکردم؛ زیرا اطلاعات موجود در آنها دربارهٔ ربع رشیدی در مقایسه با اطلاعات *وقف‌نامه* به طرزی غریب اطلاعات *وقف‌نامه* متورم و کاذب می‌نماید. مثلاً در نامه‌ها، از ۲۰۰ قاری قرآن، ۴۰۰ عالم، ۶۰۰۰ طالب علم، ۵۰ طبیب، و مانند آنها سخن رفته است؛ و این ارقام از آنچه در پیوست ۲ مقالهٔ حاضر آمده بسیار دور است.

۸. متن *وقف‌نامه* در این خصوص چنین است: «...که این ربع رشیدی عبارت از دو موضع است، که یکی پیش‌تر بنیاد رفته بود و باروی

آن کشیده و آن را درگاهی ساخته که منارها متصل آن درگاه است؛ و یکی دیگر پس‌تر بارو کشیده و اضافهٔ آن بارو{ی} اولین کرده و متصل آن گردانیده و دروازهٔ دیگر بیرون آن ساخته و همه به هم یکی کرده و آن مجموع را ربع رشیدی نام نهاده‌ایم.» ــ رشیدالدین فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن عالی الهمدانی، *وقفنامهٔ ربع رشیدی (الوقفیهٔ الرشیدیه بخط الواقف فی بیان شرائط امور الوقف و المصارف)*، ص ۴۱. ــ م.

۹. ویلبر و مینوی (ص ۲۵۴) بر آن‌اند که اینها دیوارهای اصلی بوده است؛ اما عبدالعلی کارنگ، در *آثار باستانی آذربایجان*، ج ۱، ص ۱۶۲–۱۷۰، می‌گوید شاه‌عباس تمام این محله را در ۱۰۲۰ق/۱۶۱۱م بازسازی کرد. اسکندربیک منشی در *تاریخ عالم‌آرای عباسی* تصریح می‌کند که اثر دورهٔ صفوی مشتمل بر برجها بوده است. هیچ شاهدی دربارهٔ دیوارکشی اصلی محوطه در دست نیست؛ اما بسیاری از مجتمعهای شهری سدهٔ هشتم/ چهاردهم (مثل تبریز و سلطانیه) بارو داشته است. انگیزهٔ احداث بارو در ربع رشیدی احتمالاً نظامی نبوده؛ بلکه اقتصادی بوده است، تا تجارت را اداره کنند و ساکنان را در شهر نگاه دارند.

۱۰. این مطلب در منبع زیر از کتاب *بعض فضائح الروافض* (پیش از ۱۱۶۱ م) نقل شده است:

Bausani, "Religion in the Saljuq Period", p. 286.

۱۱. این مطلب در منبع زیر از عبدالرزاق سمرقندی، مورخ دورهٔ تیموریان، نقل شده است:

Lisa Golombek, *The Timurid Shrine at Gazur Gah*, p. 24, no. 7.

همچنین نک: منبع پی‌نوشت بعد.

12. Morton, "The Ardabīl shrine in the Reign of Shāh Tahmāsp I".

۱۳. «شرط کرده آمد که هر مسافر و وارد که به ربع رشیدی برسد، اگر وی را در تبریز و قرب آن مسکنی باشد، وی را در ربع رشیدی فرو نیارند؛ و اگر وی را مسکن نباشد، فرو آرند؛ و اگر از مردمان متمیز باشند، یعنی با خادم و با مرید به‌هم باشند، پس ایشان را در غرفه‌ها فرو آرند که در غلام‌گردش آشکوب بالایین مفتح‌الابواب است و بر سر درگاه بیرونی ربع رشیدی به جانب شرقی و شمالی، غیر آنچ بر بالای دارالضیافه و حوایج‌خانه و مطبخ است...» ــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص۱۴۲. ــ م.

14. R. Dozy, *Supplément aux dictionnaires arabes*, I, p. 125; Max van Berchem, *Matériaux pour un Corpus Inscriptionum Arabicarum, Egypte 1*, no. 21, p. 45.

15. Wilber, *Ilkanid Period*, no. 66, pp. 159-160; رناتا هلد وصف کامل‌تری از سه مرحلهٔ احداث آن به دست می‌دهد:

Renata Holod, *Monuments of Yazd, 1300-1450: Architecture, Patronage, and Setting*, ch. 3, 77-94.

همچنین نک: ایرج افشار، *یادگارهای یزد*، ج ۲، ص ۱۰۹–۱۶۰.

16. Morton,op. cit., part 1, pp. 54-55.

17. Oleg Grabar, "Īwān".

۱۸. حمدالله مستوفی، *نزهة القلوب*، ص ۸۷.

۱۹. کاتب، *تاریخ جدید یزد*، ص ۱۱۴؛

Wilber, op. cit., p. 159.

۲۰. مثلاًحسین بن محمد علوی آوه‌ای در ترجمهٔ مورّخ سدهٔ هشتم/ چهاردهم خود از *محاسن اصفهان* مافروخی، از تعبیر چهارصفه برای وصف کاخ جوینی در اصفهان استفاده کرده است. ــ *ترجمهٔ محاسن اصفهان*، ص ۵۸. بارتولد نیز در منبع ذیل معنای چهارصفه را در خصوص یادکردِ شرف‌الدین علی یزدی از سه چهارصفه در مجموعهٔ مزار خواجه احمد یسوی در ترکستان توضیح داده است:

Bartol'd, "O Pogrebenii Timura", pp. 78-79.

او نتیجه می‌گیرد که چهارصفه واژه‌ای است مرکب که بهترین معرفش «صفهٔ مستطیل‌شکل بزرگ» است؛ و می‌افزاید که چاپ نقشهٔ این مجموعه شناسایی آن قسمتها را ممکن خواهد ساخت. نقشه نشان می‌دهد که چهارصفه‌هایی که شرف‌الدین علی یزدی ذکر کرده اتاقهایی مستطیل‌شکل یا شاه‌نشینهایی در چهار جانب است. بیشتر این نقشه‌ها در این کتاب چاپ شده است:

John Hoag, *Islamic Architecture*, fig. 341.

21. Ét. Combe et al (eds.), *Répertoire chronologique d'épigraphie arabe*, vol. XIV, no. 5313.

22. ibid., no. 5174.

۲۳. مدرسی طباطبایی، *تربت پاکان*، ج ۱، ص ۶۵.

24. Golombek, "The Chronology of Turbat-i Shaikh Jām", p. 41.

۲۵. نک: پی‌نوشت ۱۱.

۲۶. ایرج افشار در منبع زیر می‌گوید که نتوانسته است این واژه را در هیچ لغت‌نامه‌ای بیابد؛ مثلاً این واژه در *القاموس المحیط* فیروزآبادی نیامده است: فیروزآبادی، *القاموس المحیط*؛

Afshār, "Architectural Informations through the persian Classical Texts", p. 614.

27. Dozy, op. cit., II, p. 248.

۲۸. ایرج افشار می‌گوید واژهٔ مشابه فرجاب «پرخاب» است، به معنای نوعی حوض:

Afshār, op. cit., p. 616, no. 12.

۲۹. متن *وقفنامه* در این باره چنین است: «و هرچه غیر آن گنبد مذکور است از ابواب‌البر ربع رشیدی منقسم می‌شود به دو قسم: قسم اول در اصول موقوفٌ علیه و قسم دوم در توابع و مرافق آن، بدین موجب که یاد کرده می‌شود. در بیان اصول موقوفٌ علیه: بقاع خیر که اصول‌اند و آن چهار موضع است و نظر بر آن بوده که اشخاص انسانی تکمیل نفوس خود به حسب قو{ا}ی بدنی، [... آن چهار اصل عبارت است از:] روضه [...]، خانقاه [...]، دارالضیافه [...]، دارالشفاء.» ــــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص ۴۱–۴۲. ــ م.

۳۰. «قسم دوم، توابع و مرافق، که به سبب آن انتفاعات به اصول بقاع علی اتم الوجوه میسر و محصل تواند بود: [...] سرای متولی [...]، سرای مشرف [...]، سرای ناظر [...]، حجره‌ها [...]، حمام [...]، حوض‌خانه [...]، سقایه‌ها [...]، سرابستان [...]، دوسراچه [...]، انبارها [...]، دهلیز بزرگ [...]، خزانه.» ــــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص ۴۲–۴۳. ــ م.

۳۱. «و اگر متمیز نباشد، بلک تنها باشد، اگر گدای و سؤال‌کننده نباشد، وی را در دارالضیافه فرو آرند و شب نیز در آنجا باشد؛ و هر کس که وی را فرو می‌آورند، اقامت در آنجا بیش از مدت سه روز نکند.» رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص ۱۴۲. ــ م.

32. Saleh Lamei Mostafa, *Kloster und Mausoleumdes Farag ibin Barqūq in Kairo*, p. 109.

33. Morton, op. cit., part 1, p. 54.

در معماری عثمانی، تختگاه سطنتی را معمولاً «محفل» می‌خواندند:

Godfrey Goodwin, *A History of Ottoman Architecture*.

۳۴. در منبع ذیل نشان داده‌ام که چرا این خانقاه قاعدتاً در ۷۰۷ق/ ۱۳۰۷–۱۳۰۸م بازسازی شده است:

Blair, *The Shrine Complex at Natanz*.

35. André Godard, “Khorāsān”, p. 90, and fig. 70; idem, “Voutes iraniennes”, p. 266, and figs. 219-220; عبدالرفیع حقیقت، *تاریخ سمنان*، ص ۵۱۸–۵۲۲؛ گزارش ویلبر را در

Wilber, op. cit., no. 62, p. 157

در این باره که «مزار» فرو ریخت باید چنین قرائت کرد که «گنبد» فروریخت.

36. K. A. Creswell, *Early Muslim Architecture*, pp. 140-141.

۳۷. متن وقف‌نامهٔ او، *جامع الخیرات*، در ایرج افشار، *یادگارهای یزد*، ج ۱، ص ۳۹۵ تشریح شده است.

۳۸. مثلاً نطنز و مساجد جامع اشترجان و یزد و ورامین و غیره؛ نک بسیاری از جاهای این کتاب:

Wilber, op. cit.

۳۹. یعنی با یک ردیف آجر، که آنها را از سمت قطر کمترشان می‌چیدند. از این راه، سقفی نازک و سبک پدید می‌آمد. ــ م.

۴۰. ایرج افشار در همان منبع همین معنا را اظهار می‌کند. آجرهایی که آنها را به صورت تیغه‌ای می‌چیدند شاید زدن تویزه و طاق آهنگ را برای تقویت زیرزمین تسهیل می‌کرده است.

۴۱. دومین سلطان عثمانی (حکـ ۷۲۶–۷۶۱ق)

۴۲. همهٔ اینها در این کتاب بیان شده است:

Goodwin, *Ottoman Architecture*.

۴۳. مثلاً مزار امامزاده جعفر در اصفهان یا مقبرهٔ برجی آجری در سلطانیه، که تصویرش در کتاب زیر آمده است:

Wilber, op. cit., figs. 144, 171; also see ibid., p. 55.

۴۴. پیداست که «مرتّب» به معنای بیمار نیست؛ بلکه به معانی «کسی که مرتبهٔ او معین است»، «وظیفه‌بگیر» (با فتح تای مشدد)؛ یا «ترتیب‌دهنده و ناظم» (با کسر تای مشدد) است. در *وقف‌نامه* در این خصوص، و نیز طبیبان مدرّس و متعلم، چنین آمده است: «و باید که آن طبیب قادر باشد بر درس طب گفتن و دو متعلم را همواره درس گوید بر رواق دارالشفا نزدیک شبکه از جانب جنوب؛ و آن رواق معروف است به رواق‌المرتبین.» ــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص۱۴۵. ــ م.

۴۵. «مرتبین» بیماران دائمی و بقاعده‌اند، برخلاف بیماران اتفاقی (طوارع)؛ نک: ترجمهٔ روون گست (Rhuvon Guest) از وصف مقریزی از بیمارستان قلائون در:

Creswell, *The Muslim Architecture of Egypt*,vol. II, p. 204.

۴۶. این متداول‌ترین تعریف است. مثلاً دوزی (Dozy) «رواق» را به صومعه یا حجراتی با حیاطی در میان تعریف کرده است:

Dozy, op. cit., I, p. 572.

این واژه در ضمیمهٔ متنی ادبی مربوط به نیمهٔ قرن نهم/ پانزدهم نیز، که تاریخ معماری تربت شیخ جام را شرح می‌دهد، آمده است: در ۷۳۰ق/ ۱۳۲۹–۱۳۳۰م امیر کرت، غیاث‌الدین محمد، فرمود دو مسجد در طرفین «طاق» بسازند، که هر دو مجاور «رواق» بود. گلمبک این «رواق» را به سردرد ورودی ترجمه کرده است، با این فرض که مترادف «طاق» است:

Golombek, “Chronology of Jam”, p. 28;

اما احتمال دیگر حیاطی است که هر دو بنا [مسجد] بدان رو می‌کرده‌اند.

واژهٔ «رواق» در جاهای دیگر به طرق دیگری به کار رفته است. لیلا ابراهیم در تحقیق دربارهٔ واحدهای اقامتی مملوکی (رَبع/ ربوع) بر مبنای وقف‌نامه‌هایشان، رواق/ اروقه را به مکانهای سکونت در طبقهٔ بالا تعریف می‌کند:

Laila Ibrahim, “Middle-class Living Units in Mamluk Cairo: Architecture and Terminology”, pp. 24-25.

لئونور فرناندز در تحلیل خود از مؤسسهٔ متصوفه‌ای که اشرف برسبای، سلطان مملوکی، بنا کرد، از همین تعریف تبعیت کرده است:

Leonor Fernandes, “Three Sūfi Foundations in d 15th Century Waqfiyya”, p. 145.

۴۷. شهرهایی در آناتولی.ــ م.

48. Oktay Aslanapa, *Turkish Art and Architecture*, plan 26; and Behçet Ünsal, *Turkish Islamic Architecture*, plan 14D.

49. Jean Sauvaget, *La Mosquée omeyyade de Medine*, pp. 90-92.

50. *Répertoire*, XIII, nos. 4996, 5038; XIV, nos. 5217, 5220, 5298, 5370, 5394, 5405, 5421, 5463, 5658.

۵۱. امامزاده جعفر در قم، مورخ ۶۶۷ق/ ۱۲۶۸–۱۲۶۹م (طباطبایی، همان، ج ۲، ص ۳۶)؛ مقبرهٔ حسن پادشاه در اخلاط مورخ ۶۷۳ق/ ۱۲۷۴–۱۲۷۵م

(*Répertoire*, XIII, no. 4696);

و مقبرهٔ پیر بکران در لنجان، مورخ ۷۰۳ق/ ۱۳۰۳–۱۳۰۴م

(ibid., nos. 5172-3).

۵۲. در سال ۵۹۴ق/ ۱۱۰۰–۱۱۰۱م مصحفی را وقف «روضه» و «تربت» واقع در آنجا کردند. در دههٔ ۷۲۰ق/۱۳۲۰م مصحفی رحلی و سی جزوی را وقف «قبه» و «روضه»ای کردند که آرامگاه («مَضجَع») فاطمه [ع] در آن است (طباطبایی، همان، ج ۱، ص ۱۳۸ و ۱۳۰).

۵۳. در منبع زیر، این اصطلاح را در ربط با جماعت «صدر»ها توضیح داده‌ام، که در اوایل قرن هشتم/ چهاردهم بر ساخت بنا نظارت می‌کردند:

Blair, *Natanz*, pp. 122-125.

54. Sauvaget, op. cit., p. 131.

۵۵. کرسول در کتاب یادشده وصف مقریزی از این ارگ را نقل کرده است:

Cresswell, op. cit., p. 260.

56. ibid., I/1, p. 27, n. 14 and II, pp. 30-34.

57. J. Deny, “Sadr a’zam”.

۵۸. متن این وقف‌نامه در ایرج افشار، *یادگارهای یزد*، ج ۲، ص ۳۹۹ چاپ شده است.

59. Wilber, op. cit., no. 67; Holod, op. cit., pp. 25-43; ایرج افشار، همان، ج ۲، ص ۳۹۰–۵۷۰.

۶۰. «در تفصیل امور مصالح مسجد صیفی، که عبارت است از صفهٔ صدر روضه، و این مسجد جامع نیز است و منبر در محراب آن نهاده و نماز جماعت و اعیاد هم درین مسجد گزارند؛ و اگر وقتی کثرت و غلبهٔ مردم باشد و مسجد به جماعت وفا نکند، مردم در صحن روضه و صفه‌های آن نیز بایستند و اقتدا کنند. و مسجد شتوی، که عبارت است از قبه‌ای که در یسار داخل مسجد صیفی است. و این هر دو مسجد را وقف کرده تا در آنجا طاعات و صلوات به اقامت رسانند. اگر زمان اعتدال هوا و اوان وسعت و رخا باشد، در مسجد صفهٔ صدر؛ و اگر زمان شدت و تعب و کلفت و نصب باشد، در مسجد قبه. و مراسم جمعات در مسجد صیفی به اقامت رسانند؛ و در این هر دو مسجد درس تفسیر و حدیث و سایر علوم شرط کرده...» ــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص۱۲۹. ــ م.

61. Blair, *Natanz*; Wilber, op. cit., no. 39, pp. 133-135.

۶۲. گلمبک در برخی از آثار اخیر خود به تبع محققان شوروی نظیر مانکووسکایا (Man’kovskaya) و بولاتف (Bulatov)، گفته است که تناسبات پلانها و نماها در بناهای تیموری از مدول پایه‌ای به دست می‌آمده است. جالب اینکه تنها ابعادی که برای اتاق یا بنایی در ربع رشیدی [در *وقف‌نامه*] ذکر شده هفت در ده گز است، که نمونهٔ تام نسبت ۱:۱/۴۲۸ است، که به یکی از پیمونهای گلمبک،

(۱/۴۱۴) ۱:√۲ بسیار نزدیک است.

۶۳. نک: پی‌نوشت ۱۱.

۶۴. مدرسی طباطبایی، همان، ج ۱، ص ۶۵.

۶۵. نک: نکاتی که گرابار دربارهٔ ایوان در [مسجد جامع] نیریز می‌گوید:

Grabar, "The Visual arts", p. 336.

66. Wilber, op. cit., no. 26, pp. 121-124.

67. ibid., no. 51, pp. 146-149.

68. G. A. Pugachenkova nd L. I. Rempel', *Istoriya iskusstva Uzbekistana*, pp. 315-328.

69. "The date of the Çifte Minare Medrese at Erzurum", pp. 77-119.

70. Blair, "The Interlaced Kufic Inscription on the Tomb Tower at Bastām", pp. 237-255.

71. Dietrich Brandenburg, *Islamische Baukunst in Ägypten*, pp. 170-173.

72. Rogers, "Seljuk influence on the Monuments of Cairo", pp. 40-68.

73. idem, *The Spread of Islam*, pp. 100-106.

74. Erica Dodd, "The Image of the Word: Notes on the Religious Iconography of Islam", pp. 35-61.

۷۵. ممالیک بر دو دسته‌اند: ممالیک بحری (۶۴۸–۷۹۲ق) و ممالیک برّی (۷۸۴–۹۲۲ق). ــ م.

76. Rogers, "Evidence for Mamlūk-Mongol Relations, 1260-1360", pp. 385-403.

77. Christal Kessler, "Funerary Architecture Within the City", pp. 257-268.

۷۸. من چنین فرض کرده‌ام که دیوارهای موجود مربوط به دورهٔ صفویه برجای دیوارهای ایلخانی ساخته شده است. اسکندربیک منشی هیچ ذکری از جابه‌جایی دیوارها نمی‌کند؛ و برای صفویان هم کاملاً منطقی بوده است که از هر بنای موجودی برای استحکامات جدید خود استفاده کنند. پیداست که ممکن است از پژوهش در این محوطه چه بسا بناهایی دیگر به دست آمده باشد؛ اما هیچ‌یک از آنها در نقشهٔ مینوی و ویلبر نیامده است.

۷۹. از شهرهای ترکیه، در کنار دریای مرمره ــ م.

۸۰. مثلاً مجموعهٔ ایلدرم بایزید (۷۹۳–۷۹۸ق/ ۱۳۹۰–۱۳۹۵م) و یشیل جامع و تربه. ــ

Goodwin, *Ottoman Architecture*, chs. 2, 3.

81. Golombek, "The Cult of Saints and Shrine Architecture in the Fourteenth Century", pp. 419-430.

82. Luciano Petech, "Les marchands italiens dons I'empire mongol", pp. 549-74; Charles Grey, *A Narrative of Italian Travels in Persian*.

83. Michael Meinecke, *Fayencedekorationem Seldschkischer Sakralbauten in Kleinasien*, pp. 12-16, 35-44, 64-66;

ویلبر در منبع زیر رقم طوسی را نیز یادآور می‌شود؛ اما معتقد است که کارگاههای قونیه مستقل از کارگاههای ایران کار می‌کرده‌اند:

Wilber, "The Development of Mosaic Faience in Islamic Architecture in Iran", p. 40,

84. Goodwin, op. cit., pp. 62-63; Meinecke, op. cit., pp. 102-109.

۸۵. «و خازنی و کلیدداری این قبه را شرط کرده‌ام جهت فرزند طوقل [طوقلی] بن سونقور بن عبدالله و بعد از او برای اولاد او و بعد از ایشان برای اولاد اولاد، نسلاً بعد از نسل...» ــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص۱۳۷. ــ م.

۸۶. «این درسها در دو مسجد صیفی و شتوی که در روضهٔ ربع رشیدی است گویند. شرط کرده آمد که متولی دو مدرّس را تعیین کند که یکی عالم باشد بر علم تفسیر و حدیث و متقن باشد در آن و موصوف باشد به حسن سیرت [...]؛ اما به تابستان در صفهٔ بزرگ روضه و اما به زمستان در قبهٔ روضه، چه آن مسجد زمستانی است [...] و مدرس دیگر مردی باشد فاضل عالم به اصولین و به فروع، نیکوسیرت و مشهور به صلاح؛ و اگر متفنن باشد و عالم باشد به علوم عقلی و حسابی و صاحب ذوق باشد در سلوک اولی‌تر باشد تا جهت ده متعلم که متولی تعیین کند، به شرط آنکه نیکوسیرت باشند و به ملازمت درس خوانند از آنچ خواهند از اصول دین و اصول فقه و از علم فروع، و آن فقه است، در مسجد روضه به غیر از ایام تعطیل درس گوید؛ و اگر از باقی علوم عقلی و شرعی و ادبی و حسابی و غیرها تحصیل کنند روا باشد.» ــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص ۱۳۰. ــ م.

۸۷. در شعبان ۷۱۵ق/ نوامبر ۱۳۱۵م، شش سال پس از تاریخ اصلی وقف، رشیدالدین در حاشیه‌ای بر *وقف‌نامه* بر تعداد کارکنان افزود: دو خازن و شانزده طالب علم. سهم نان هر یک را نیز افزود (ش ۱۳۱).

۸۸. «در تفصیل مصالح بیت‌التعلیم و اهل آن، از معلم و متعلمان ایتام و اتابک ایشان؛ و این بیت‌التعلیم خانه‌ای است در روضه که بزرگ‌ترین خانه‌های روضه است و مسکن معلم مجرد در آنجا باشد [...] و از برای اتابک این ایتام، به شرط آنک زن داشته باشد، هر سال نقد رایج تبریز به مشاهره شصت دینار، و هر روز به میاومه نان گندمین دو من.» ــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص ۱۳۵. ــ م.

۸۹. در شعبان ۷۱۵ق/ نوامبر ۱۳۱۵م، رشیدالدین پنج صوفی دیگر افزود و مزد شیخ را دو برابر کرد (۱۳۸، ش ۱).

۹۰. در نیمهٔ شعبان ۷۱۵ق/ نیمهٔ نوامبر ۱۳۱۵م، رشیدالدین یک مدرس طب دیگر و سه متعلم طب افزود (۱۴۸، ش ۱).

۹۱. معنای این واژه نیز معلوم نیست؛ معنای جدید آن به دشواری با [سیاق] آن سازگار است [(برخلاف تصور نویسنده، معنای آن خوانندگی است که با سیاق نیز سازگار است.ــ م)].

۹۲. «معمار اصل، که عمارت رقبهٔ ابواب‌البر کند، یک نفر، نقد: بالمشاهره در سالی پنجاه دینار، نان: بالمیاومه هر روز دو من در سالی هفت‌صد بیست من.» ــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص۲۲۷. ــ م.

۹۳. ایرج افشار، *یادگارهای یزد*، ج ۲، ص ۴۷۳.

۹۴. «شرط کرده آمد که بیست‌وچهار نفر حافظ خوش‌آواز معین باشند تا ایشان هر شبانروزی به نوبت، سه سه، پیش شبکهٔ قبه که قِبلی است و آنجا جهت ایشان موضعی ساخته در مقدار ثمنی از شبانروزی به سویت سه نفر از ایشان به قرائت قرآن مجید مشغول باشند و در شبکهٔ قِبلی گشاده باشد تا آواز در قبه رود [...] که آواز قرآن به هیچ وجه [...] از آن قبه منقطع نشود، مگر در وقت گزاردن نماز جمعه...» ــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص۱۳۵؛ «... و هر شب به موضعی که قِبلی گنبد است، که آنجا منابر مختصر ساخته شده جهت آنکه تا حفّاظ به نوبت، هر نوبتی سه نفر، علی‌الدوام قرآن خوانند...» ــ همان، ص۱۷۸. ــ م.

۹۵. «شمعی پاک که قطعاً پیه با آن آمیخته نباشد...» ــ همان، ص۱۷۹. ــ م.

۹۶. «اما به روز جمعه، باید که پیش از نماز در قبه بگشایند تا تمامت حفّاظ در قبه روند و قرآن خوانند تا به وقت اجتماع جماعت جمعه در جامع ربع رشیدی. پس تمامت حفاظ از قبه بیرون آیند و سه نفر که قرائت قرآن بدیشان رسیده باشد به قرار بر در آن شبکهٔ

مذکور، که آن برابر محراب مسجد جامع است و بدان نزدیک، از پس امام به جماعت نماز گزارد و بعد از آن قرآن خوانند؛ و بیست‌ویک نفر در مسجد جامع روند و پیش از نماز جمعه، عُشری از قرآن بخوانند؛ و جملهٔ روزهای جمعات بدین وتیره گذرانند.» ــ همان، ص ۱۷۹. ــ م.

97. "An Unknown Manuscript Written for the Vizier Rashīd al-Dīn".

۹۸. «شرط کرده شد که متولی هر سال دو نسخت تمام ساخته گرداند: یکی جامع قرآن مجید در سی جلد به خطی نیکو تمامت مُعرَب و معجم به اعراب و عجمی درست، چنانک مفید یک قرائت باشد از قرائات سبعه؛ و آن به قطع حال بزرگ بغدادی باشد و مذهّب بر وجهی که منبی باشد از اعشار و اخماس و رئوس آیات و مجلد از ادیم یا سختیان ادیم‌کار. و دوم، کتاب جامع‌الاصول فی احادیث الرسول، به خطی نیکو به چهار جلد یا بیشتر به قطعی که مناسب دانند. و چون این هر دو نسخه تمام شده باشد، بر صفهٔ بزرگ روضه هر دو نسخه را حاضر کنند و میان منبر و محراب بر مرفعی نهند و از برای واقف این دعا بخوانند.» ــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص۱۳۳. ــ م.

۹۹. راجرز تلویحاً گفته است که آنچه او به تصاویر نسخهٔ دایز منتسب کرده است در نظریهٔ مقبول دربارهٔ طرز تصویرگری نسخه‌های *جامع التواریخ* را اشکال ایجاد می‌کند:
Rogers, "Notes on 'Burial Rites of Mongols'", p. 227.

۱۰۰. ابن فوطی، *{تلخیص} مجمع الآداب فی معجم الالقاب*، ج ۴، بخش ۱، ص ۵۲۸، ش ۷۲۸. ابن فوطی شاید در خصوص نام کاتب خطا کرده باشد؛ زیرا یک نسخه از *مجموعة الرشیدیه* که تاریخ ۷۱۰ق/۱۳۱۰م دارد و اکنون در کتابخانهٔ ملی فرانسه است به دست محمدبن محمودبن محمد امین بغدادی «زودنویس» کتابت و تذهیب شده و [باز] به دست محمد بن عفیف قاشی تذهیب شده است:
A. U. Pope and P. Ackerman (eds.), *Survey of Persian Art*, p. 1954 and Pl. 936B.

101. Golombek, op. cit.; Blair, *Natanz*, ch. 7.

۱۰۲. نوعی نان شیرمال ستبر و برشته ــ م.

۱۰۳. «حلیمانه، بیست کاسه [...]: گندم نُه من [...]، گوشت پنج من [...]؛ ترشی: [...] ناردان و میویز یا سماق یا سرکه یا ماست، گوشت؛ نخوداب: [...] نخود، گوشت [...]» ــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص۱۴۱. ــ م.

۱۰۴. «...از آنچ در تبریز مشهور است به نان سیجانی و تقریباً نیمن [= نیم من] باشد به درویشان مسکین می‌دهند.» ــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص۱۴۳. ــ م.

۱۰۵. «و در مطبخ بسته دارد تا هیچ بیگانه در آن نرود، تا درویشان و مسکینان پیش از آنک معهود است که هر کس به کاری مشغول شوند در دارالمساکین جمع شوند و هر یک کاسه‌ای آش با دو تا نان به موجب مذکور بستانند. اگر خواهد آنجا بخورد و اگر خواهد ببرد یا اطفال یا با کسی که خواهد بخورد. اما آن کسان که خواهند در آن دارالمساکین بخورند، مرتّب ایشان را آش با کاسهٔ سفالین بدهد تا بخورند؛ و در دارالمساکین را بسته دارند تا کاسه باز پس دهند و برون {نبرند}.» ــ رشیدالدین فضل‌الله، *وقفنامه*، ص۱۴۳. ــ م.

106. *Talkhīs*, p. 250, no. 521.

107. Ibn Baṭṭūṭa, *Voyages*.

108. George Marçais, *L'architecture musulmane d'Occident*, passim; William and George Marçais, *Les Monuments arabes de Tlemcen*.

109. Karl Jahn(ed.), *Geschichte Gāzān-Hāns*, pp. 207-214.

۱۱۰. ابوالقاسم عبدالله بن محمد قاشانی، *تاریخ اولجایتو*، ص ۴۶.

۱۱۱. برنارد اوکین یازده کاربرد کتیبه را در ایران فهرست کرده و بر پیوند آنها با مؤسسات مقبره‌ای و بنیادهای عمومی مربوط به زندگی صوفیان انگشت نهاده است:
Bernard O'Kane, "Tāybād, Turbat-i Jām and Timurid Vaulting", pp. 207-214.
نکتهٔ اول معلوم است؛ اما پیوندش با تصوف ضروری نیست. مثلاً مقبرهٔ عضدالدوله را هم بقعه می‌نامند
(*Répertoire*, vol. 5, 1831-1832)
و معین‌الدین نطنزی گزارش کرده است که غازان مشهد شریف علی [(ع)] را در نجف زیارت کرد و در سطر بعد آن را «آن بقعهٔ شریف» خوانده است: معین‌الدین نطنزی، *منتخب التواریخ معینی*، ص ۱۵۱. نکتهٔ کلیدی در اینجا شناسایی بنا به منزلهٔ موقوفه است [و این است که موجب می‌شود آن را بقعه بخوانند، نه انتسابش به صوفیه]: رکن‌الدین و شمس‌الدین، سادات یزد، بنابر وقف‌نامه‌های‌شان ۴۵ بقعه وقف کردند، مشتمل بر: مساجد، مسجد جامع، مدرسه، دارالسیاده، دارالحدیث، خانقاهها، رباطها، بیمارستانها، داروخانه‌ها و کتابخانه‌ها (ایرج افشار، *یادگارهای یزد*، ج ۲، ص ۳۹۳ به بعد). نک:
C. E. Bosworth, "Buk'a".

۱۱۲. در حرم مشهد، «حفّاظ» در تالار مقبره [گنبدخانه] نیز تلاوت می‌کنند؛ اگرچه تالاری بزرگ در جوار مقبره «دارالحفّاظ» نام دارد و در مقبرهٔ شیخ صفی در اردبیل نیز چنین است:
Morton, op. cit., part 1, para. A and commentary, pp. 51-56.
کلاً این اصطلاح معنایی وسیع‌تر داشته است: مؤسسه‌ای برای تعلیم و تعلم قرآن و اقامت افراد مرتبط با آن. مثلاً ابراهیم حقی قونیه‌لی «دارالحفاظ»های زیادی را در قونیه ذکر می‌کند که به دوره‌های سلجوقی تا عثمانی تعلق دارد (*قونیه تاریخی*، ص ۹۴۹–۹۶۲)؛ از جمله دارالحفاظی که کتیبه‌اش بیان می‌کند که در سال ۶۶۷ق/ ۱۲۶۸م، در زمان حکومت کی‌خسرو بن قلیج ارسلان، سعدالدین بن عمر به احداث آن بنای مبارك (العمارة المبارکه) فرمود و آن را مسکن «حُفّاظ» ساخت ــ
Repertoire, XII, no. 4603.
اصطلاح متداول‌تر عربی برای حافظ/ حفّاظ به معنای قاری قرآن، «قاری»/ «قُرّاء» است؛ چنان که مثلاً در بنیاد اشرف برسبای در گورستان قاهره، هفده صوفی در مقام «قُرّاء» گماشته بودند تا قرآن تلاوت کنند.ــ
Fernandes,op. cit., p. 152.

۱۱۳. مقبرهٔ [شیخ صفی] در اردبیل نیز چنین حوائج‌خانه‌ای داشت؛ نک:
Morton, op. cit., part 2, para. N and commentary, p. 54.

۱۱۴. جعفر بن محمد بن حسن جعفری، *تاریخ یزد*، ص ۱۹۰. همچنین نک: کاتب، *تاریخ جدید یزد*، ص ۹۸، ۱۰۴، که در آن از «جام»های رنگینی که در تزیین بناهای یزد به کار می‌رفته یاد شده است. کاربرد تکه‌های شیشه در معماری تیموری متداول بود؛ برنارد اوکین از اثر شورانگیز نوری که از پنجره‌های رنگینی می‌گذشت و بر مقرنسهای گچی فضای داخلی می‌افتاد سخن گفته است:
O'Kane, "The Madrasa al-Ghiyāsiyya at Khargird", p. 86.

۱۱۵. نک: بناهای گوناگونی که در *وقف‌نامه* ذکر شده است؛ مثلاً در ص ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۱۷، ۱۳۲.